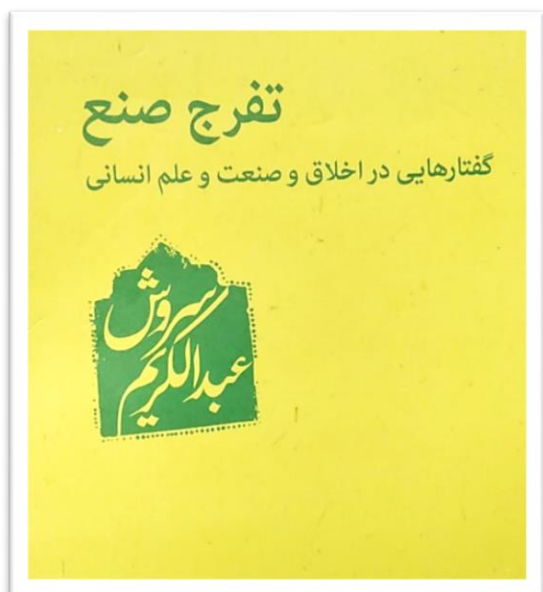


صناعت و قناعت

تاملاتی در بدی و نیکی نظام تکنیکی



قبل از خواندن این مقاله:

«صناعت و قناعت» مقال مطولی است که به گفته نویسنده آن یعنی دکتر عبدالکریم سروش، به بهانه سفر به ژاپن و دیدار از نمایشگاه صنعتی ۱۹۸۵ تحریر یافته است. این نوشتار تاملاتی در بدی و نیکی نظام تکنیکی است که ظاهراً در سال ۱۳۶۲ شمسی نگارش آن پایان یافته و در کتاب «تفرج صنع» به زیور طبع آراسته شده است.

لازم به ذکر است که این مقاله به صورت مجزا در فضای مجازی قابل دسترس نبود به همین منظور و با توجه به اهمیت مطاوی این مقاله، معاونت پژوهش موسسه طبنا بر آن شد که این مقاله را از کتاب مذکور پیاده‌سازی و آن را بازنشر نماید. بدیهی است که انتشار این مقاله ابداً به معنای تایید سایر مطالب سیاسی یا دینی دکتر عبدالکریم سروش نبوده و صرفاً نگاهی که در این مقاله تئوریزه شده، مقصود ما بوده است.

سعی شده است در پیاده‌سازی و بازنشر این مقاله رعایت امانت داری شده باشد، به گونه ای که تمام علائم نگارشی اعم از نحوه پاراگراف بندی، علائم ادبی، تیترا و... عیناً همان چیزی است که در کتاب «تفرج صنع» موجود می‌باشد و بدیهی‌ست مسئولیت برخی اغلاط نوشتاری و ادبی این مقاله به عهده نویسنده می‌باشد.

تهیه و تنظیم:

معاونت پژوهش موسسه فقه الطب، طبنا

www.tebona.ir

ما کیستیم و چه می‌گوییم؟

به صواب دید مسئولان محترم وزارت ارشاد اسلامی، و به عزم «عبرت» آموزی از صنعت و تدبیر و حیل ارباب علم و تکنیک، راهی دیار آفتاب شدید تا نمایشگاهی را که به الهام از کمیسیون سه جانبه ایران - اروپا - امریکا برپا شده بود دیدار کنیم و نقدها را عیار گیریم و قامت بلند صنعت را در آن سامان بنگریم و نظم جدید حیاتی بشر را که مآل اندیشان قوم، بر خاک خرم صنعت و در زیر باران علم می‌پروراند و می‌روبانند، به چشم عیان و گمان صورت بندی کنیم، و دنیای آینده و تکنولوژی فردا را، در سایه روشن وعده‌ها و امیدها و پیشه‌ها و اندیشه‌ها، و طلبها و طمعها، و رقابتها و رفاقتها، و آمده‌ها و آینده‌ها، گمان بزنییم، و در قیاس خویشتن با آنان، و با نفوذ به ما وراء ظواهر و بانگ و رنگها، نیک تر بیندیشیم که ما کیستیم و چه می‌گوییم و چه تصویری از دردهای انسان امروز داریم؟ و درمان او را در چه می‌دانیم و می‌رویم و می‌کوشیم تا به کجا برسیم؟ و درین رفتن از کدام ابزار بهره می‌جوییم؛ و دیگران را در خیال خویش، تا کجا بختیار یا ناکام می‌شماریم؟ و نظم کنونی جهان را، چرا تحسین یا تقبیح می‌کنیم و مقدمات و مقومات وضع جدید بشر را چه می‌دانیم و با بهتر شناختن دنیای حال و آینده و همسایگان امروز و فردا، کار خود را درین دنیا چگونه سامان می‌دهیم؟ و روابط خود را با همسایگان، با نظر به کدام منظور، صورت و جهت می‌بخشیم؟ و خصوصا در نظم صنعتی و تدبیر تکنیکی درون کشور، از کدام اصل و معیار پیروی می‌کنیم؟ و ماهیت حیات تکنیکی را در چه تعریفی می‌گنجانیم؟ و فضائل و رذایل خاص منبعث از روابط تکنیک زاده را در کدام علم اخلاق می‌آموزیم؟ و جامه نیکیها و بدیهای جاودانه و مقبول خویش را بر اندام انسان صنعتی چگونه می‌پوشانیم؟

دیدن آن دیار، این پرسشها و دهها امثال آن را در ذهن می‌رویاند، و اولین بار است که این پرسشها پدید می‌آید و نه ما اولین کسانی هستیم که به آنها عطف نظر کرده ایم. پاره ای از پروردگان محیط علم و تکنیک جدید، خود از پیشگامان این کاروان بوده اند و به جهد و وسواس در حسن و قبح شئون مربوط به خویش، تاملها و تردیدها کرده‌اند.

عبرت آموزی ما از نمایشگاه و عزم مدیران از برگزاری آن

وقت آن است که ما هم درین امور اندیشه کنیم و آنها را به جد گیریم، و باور کنیم که این گرهها، از گرههای اجرایی و تدبیرات موضعی و تنظیمات وزارتخانه ای کورتر و دشوارتراند و گشودن آنها واجب تر و فوری تر. و ایمان بیاوریم که بازوها فرمانبران مغزها هستند و بصیرت نظری ست که جسارت عملی به

دنبال می آورد، و آنان که عقلا نمی دانند چه باید بکنند، عملاً هم نمی توانند کاری از پیش ببرند و پیشه ها خادم اندیشه هاینده و داوریهها تابع معیارها، و در جایی که اندیشه ها خفته و معیارها ناپدیداند، توقع کدام تلاش و تمیز را می توان داشت؟

البته پاسخ این پرسشها هم از همه جهت متوقف بر تفرج آن تماشاخانه ها نیست و برگذار کنندگان اصلی نمایشگاه هم ما را بر سفره عبرت نخوانده بودند. آنان به گفته خود، و چنان که در پاره ای از روزنامه های ژاپن آمده بود، جهان را تنگ می یافتند و «برون شوی» از وضع موجود می جستند. فزون خواهی ذاتی تکنیک، آنان را واداشته بود تا به فکر ساختن انسان و جهانی دیگر بیفتند که در خور تکنیک رشد یابنده آینده باشد، گر چه لعب واژگونه می کردند و به نحو معکوس، چنین می نمودند که می خواهند تکنیک را در خدمت انسان آینده و جهان فردا قرار دهند. آنان می خواستند که همه جهان را در وضع خود شریک کنند و سرنوشت دیگران را با تقدیر خود گره بزنند. اولاً به ملت خود گزارش می دادند که تاکنون چه کرده اند و چه آفریده اند و چه نادره ها در نهانخانه صنعت است و از مادر علی چه شگفتیها خواهد زایید و موسای تکنیک از جیب غیب چه ید بیضا برون خواهد کرد و بر دامان مریم غرب، مسیحای کدام ماشین خواهد نشست، و ثانیاً هویت فرهنگی خود را به نمایش می نهادند و در مرتبه سوم رسالت تاریخی و قومی خود را ندا می کردند و جای خود را در عرصه رقابتهای ناآمده نشان می دادند و پیروزی و برتری خویش را القاء و تلقین می کردند.

خواست نشان دهد که «از تقلید به ابتکار عبور می کند» _ یعنی عبور از تقلید صنایع دیگران و فتح سرزمینهای بکر و ناآزموده صنعتی. این یک معناست. اما معنی دیگری هم در آن سخن هست: عبور از تقلید از طبیعت و خلاق طبیعتی دیگر شدن _ یعنی تشبیه به خدا. آنچه ژاپنیها در برابر چشمان تماشاگران نهاده بودند متضمن و ملهم این هر دو معنی بود، و نشان می داد که هوسهای بشر به مرز حیرت آفرینی رسیده است تا جایی که آرزوی خدایی می کند. از تاریخ گذشته خود هم حکایت می کردند که با چه زیرکی و پر کاری و عاقبت بینی، مصنوعات دیگران را سرمشق خود کرده بودند و اینک به جایی رسیده اند که خود سرمشق دیگرانند .

انسانهای مصنوعی، اوج صنایع نمایشی

تاکنون فرمان پذیرفتی زشاه بعد از این فرمان رساند بر سپاه

و این البته که برای آن قوم غرور آفرین است. ژاپنیها علم را با سرگرمی و تفنن، عجیب عجین کرده بودند، به نحوی که اگر کسی در آن نمایشخانه کسب کمالی نمی کرد باری دفع ملالی می نمود. از نزدیک ۱۰۰ غرفه موجود در نمایشگاه، که متعلق به ۴۷ کشور بود، ۲۷ تای آن به ژاپنیها تعلق داشت. درین غرفه ها آن که بیش از همه چهره می نمود و در چشم می نشست، عزم اکید ژاپنیها بود بر نشان دادن شمارگرها و انسانهای مصنوعی (روبات) که کارهای خارق عادت می کردند: انسانی مصنوعی که پا داشت و راه می رفت و از پله صعود می کرد و در برابر مانع می ایستاد و به قول فیلسوفان «فعل لا علی وتیره واحده» داشت روباتی که با صدای انسانی سخن می گفت و پیانو می نواخت، و با انگشتان آهنینش تکمه ها و کلیدها را می جست و می یافت و می فشرد و با چشم واحدش، که ذره بینی حجیم بود، نوت را «می خواند». وقتی می گفت «اینک من می خواهم این نوت را بنوازم» شنونده را به اندیشه های پردامنه فلسفی فرو می برد: روبات بگوید «من»؟! روباتی که با دیدن موجودی خاص، به دقت تمام و با دست خود تصویری وفادار و مطابق با آن می کشید. ماشینهای مترجم، سخنگو، جوشکار و... همه تجربه های تازه و اعجاب انگیزی بودند.

اما در کنار این انسان آفرینیها، ژاپنیها به روابط صنعت و طبیعت هم عطف عنایت کرده بودند. آخر عنوان نمایشگاه «علم و تکنولوژی در خانه بشر» بود.

خیل و ابداعات صنعتگران برای زدودن زیانهای تکنولوژی

اتهام ویران کردن طبیعت و بر آشفتن سنت و آلودن هوا و غذا و دور کردن بشر از مام خویش و به خطر انداختن تندرستی انسان و تقویت خصومت بشر با آب و خاک این جهان و بهره جستن آزمندانانه از محیط زیست و تحویل دادن خانه ای زهر آلود و ناپاک به ساکنان آینده سیاره زمین و.. و.. دیربست که فن آوران و صنعتگران را مخاطب و مطعون می دارد، و آنان که هندسه طبیعت جدیدی را صنعت می نگارند باید نشان دهند که در این مقام نیز، هم آگاهند و هم اندیشناک. این است که اولاً برای خروج از مضیق طبیعت، شوق و تکاپوی عظیمی نشان می دهند و روشهای تازه را جایگزین راههای آزموده و کهن می سازند و «طبیعتهای» تازه می آفرینند و با بهره جستن از میکروبیولوژی و بیوشیمی و آنزیمولوژی و بنا کردن فنی به نام بیوتکنولوژی، سلولها را به یکدیگر گره می زنند و ژنی را از موجودی بیگانه تزریق می کنند تا جانوران و گیاهان نو بسازند که «بالطبع» خادم اهداف آنان باشد و فی المثل همان ماده را که آنان می خواهند تولید کند، و ثانیاً منابع جدید برای انرژی جستجو می کنند از قبیل ذوب هسته اتمها

در یکدیگر - تا در عین پاک تر بودن کارآتر نیز باشد، و ثالثاً به روشهای نامعهود برای تولید غذا متوسل می شوند و سبزی و میوه و مواد غذایی شیمیایی فراهم می کنند تا انسان بیش از این اسیر خاک و زمین نماند و در فضا و آب هم کشاورزی میسور و سودمند باشد. غرفه های ژاپنی می آموختند که اینها همه اینک آزموده می شوند و همه نوید می دادند که دنیای مصنوع آینده پاک تر، «طبیعی» تر، ومولدتر و فرح بخش تر از دنیای آلوده، قسری و ملال آور صنعتی امروز است. طراحان صنعت و مآل اندیشان ژاپنی همه به قوت و با یقین تلقین می کردند که مشکل صنعت را هم صنعت باید حل کند و به جای دیگر دست دراز کردن و از در دیگر حاجت خواستن زاده نا آگاهی و مایه ناکامی است.

نقش حق را هم به امر حق شکن بر زجاجه دوست سنگ دوست زن

هم ترازو را ترازو راست کرد هم ترازو را ترازو کاست کرد

کان قندم نیستان شکر هم زمن میروید و من میخورم

هم طراحان ژاپن و هم همفکران و همراهان اروپایی و آمریکایی آنان همه مدعی بودند که مسئله بشر را به خوبی دریافته اند و درمان آن را نیز به درستی گمان زده اند و با خلوص نیت و صفای سریرت، همه همت و معرفت خود را در خدمت تحقق آن نهمت نهاده اند.

مسئله به اجمال این است که چگونه می توان صنعتی در خور انسان داشت؟ و پاسخ آنان به تفصیل این بود که جهان را چنان کوچک می کنیم که همه یک قوم شوند و در عین حال آن را چنان فراخ می کنیم که در همه جا، در فضا و در قعر دریا انسان بتواند زندگی کند و دور از همگنان نماند، شمارگرها و ریز پردازنده ها (میکرو پروسورها) را به کمک می طلبیم تا ارتباطات بعید و غریب را هر چه سریع تر و ظریف تر تأمین کنند و آدمیان را در عین بعد مسافت همنشین سازند. امواج را استخدام می کنیم تا خبر رسانی کنند، به عالمان علم مواد می گوییم مرکبها و ابزارهای ما را هر چه بادوام تر و نافرسانده تر بسازند، عرصه تفکر را چندان گسترده می سازیم که غیر آدمیان نیز بتوانند فکر کنند و در گره گشایی حتی بر ما هم سبقت گیرند، نورو اکسیژن و کیمیاگری را چنان به خدمت می گیریم که فضا هم مزرعه ما گردد، ماشینها را چنان سامان می دهیم که کمتر انرژی ببلعند، و خوراکیهایشان را هم چنان تهیه می کنیم که کمتر تفاله پس افکنند، با سنتز پروتئینهای ژن آسا و فرستادن آنها به درون سلولها گیاهان تازه می رویانیم تا فی المثل به باکتریهای نیتروفیکان محتاج نباشند و خود مستقیماً ازت را از هوا جذب کنند و حاجت به

کودهای مصنوعی کمتر افتد، از شیمی مدد می‌گیریم تا سوخته‌های تازه حاصل از تفاله‌های بیولوژیکی را در اختیار ما نهد، و از لیزر اسپکتروسکوپی بهره می‌جوییم تا ما را در شناختن بهتر مکانیسم واکنشها یاری دهد و به کمک شمارگرها تقریباً هر گونه مولکول را با هر گونه ساختمان و هندسه دلخواه مصنوعه بنا می‌کنیم و با اینهمه توان، هفته‌ای ۶۰۰۰ ماده جدید می‌سازیم، و دردها را فرمان می‌دهیم تا از برابر داروهای نوین بگریزند، از فیزیکدانها می‌خواهیم تا رفته رفته کوره‌های اتمی مبتنی بر ذوب ایزوتوپهای ئیدروژن موجود در آب دریا را تکمیل کنند تا واکنشهای ترمونوکلئر مه‌پار پذیر میسر گردد و انرژی بی‌امان در اختیار حاجتمندان انرژی قرار گیرد، اگر از دشواری‌های کار با سیلیکون می‌هراسیم مطالعه بر روی مواد بی‌شکل را ادامه می‌دهیم تا جانشین ارزان کریستالهای گران سیلیکون در جعبه‌های الکترونیک شوند، جلبکها و کلرلاها و تک سلولیه‌ها را برای خوراک آینده بشر بسیج می‌کنیم، به ذخایر نامکشوف اقیانوسها دست می‌کشاییم، نه تنها از ماهیها و پلانکتونهایشان، که از اختلاف حرارتشان، جزر و مدشان، آبشان، معادن کف زیرینشان و ئیدروژن نامحدودشان بهره می‌جوییم، حتی باد و آفتاب را هم بی‌کار نمی‌نهیم و هر قدر عصاره انرژی که مقدور است از آنها می‌مکیم. دست کم برق تلویزیون و گرمی آب حمام را از آنها می‌ستانیم. آفات گیاهی و حیوانی را یکی پس از دیگری دفع می‌کنیم، میکروبهای موذی را چنان مجازات می‌کنیم تا دیگر هوس قلعه‌گشایی بدن را نکنند، قارچها را هم اندک اندک از میدان می‌رانیم، با ویروسها هم فعلاً دست و پنجه نرم می‌کنیم و بی‌گفت‌وگو نور رستگاری را بر جبین این «کشتی» می‌بینیم، هر روز داروهای سریع‌الاث‌رتر می‌سازیم، و اجازه نمی‌دهیم برای دقیقه‌ای، سردردی یا خارش عضوی یا پرش چشمی یا سوزش معده‌ای و یا عفونت اندامی در کسی دوام کند، و به سلاح بُرنده مسکنها و استروئیدها و پروستاگلاندین‌ها و انواع سولفامیدها و آنتی‌بیوتیکها و الکلوئیدها آنها را سرکوب می‌کنیم، زلزله را نیز نه تنها با ساختن مسکنهای محاسبه شده چاره می‌کنیم، که حتی به پیش‌بینی آن هم می‌رسیم و بدین سان مشکل «انسان مسکن - زیست» را حل می‌کنیم و یکجا به توسعه، ایمنی، بهداشت، تکامل، ارتباط، تغذیه، و همه دیگر امیدها و نیازهای بشر پاسخ می‌گوییم.

و تنها ارباب صنعت و مدیران کشور ژاپن این معنی را القاء می‌کردند، که همه کشورهای صنعتی، در کنار اظهار هویت فرهنگی، این رسالت تاریخی شان را هم به رخ می‌کشاندند. فی‌المثل ایتالیا، از داوینچی آغاز کرده بود که در فنون عدیده، اندیشه و حيله کرده بود، و انواع ماشینها و آلات را طرح و تدبیر نموده بود و دست آخر به کسانی چون فرمی ختم می‌کرد که نقش عظیمی در تکامل بمب اتمی داشت و آن

انفجار انسان کش مهیب قرن بیستم، ارث فراوانی ازومی برد. این آغاز و انجام، به نحوی «تقدیر تاریخی» صنعت را آشکار می کرد که آنچه لئوناردو در راه آن پا نهاد، بدین خاتمت افتاد.

انگلیسیها هم مانند همیشه، متکبرانه و بزرگ منشانه، تعبیه‌های چندی کرده بودند و بیننده را بدین وهم می افکندند که گویی گوی سبقت از دیگران ربوده اند.

کشورهای صنعتی همه مثل هم بودند. جز ژاین که با فیلمهای سه بعدی و عینکهای ساحر وش، خیال منفصل می آفرید و مُثُل معلقه را در برابر چشمان می نهاد و تفنن و تخیل را با فن و علم بر می آمیخت و اندیشه های لطیف علم و جهان موعود صنعت را در صور رؤیایی و در جامه «مهر ویان بستان خدا» به آستان «حس مشترک» می فرستاد.

در غرفه های کشورهای جهان سوم، صنایع دستی و آثاری متضمن جلوه های فرهنگ بومی و سنن قومی نهاده بودند، که گاهی سخت - همچنان که در مورد مصر - تهی و فقیر می نمود و عطش دیدار کننده را که آوازه تمدن کهن آن سامان را شنیده بود و دنبال مظاهر و مآثر آن می گشت، به هیچ روی فرو نمی نشاند.

غرفه ایران

غرفه ایران، فضایی روحانی داشت و به تازه وارد آواز می داد که پای در سرزمین مقدسی نهاده است. هویت فرهنگی این مرز و بوم را عالمان و صنعتگران و فیلسوفان بنا کرده بودند که نامها و آثارشان بر دیوار به چشم می خورد. توبه ای که تاریخ ایران از نظام پلید شاهنشاهی کرد و غسلی که به آب انقلاب بر آورد و نعمتی که در ظل جمهوری اسلامی ایران نصیب او شد، تکمله گویای این هویت بود. آرامشی در غرفه بود و سلم و حلمی را القاء و الهام می کرد که به واقع از روح اسلام بر می خیزد، ولو نسخه وفاداری از درون جوشان و کوره آسای درون کشور نباشد. قهوه خانه هم که مقصد و منتهای راه سالکان و خستگی زدای آنان بود، هم غایت راه بود و هم عین موضوع نمایشگاه؛ و حکایت از هزاران هزار ساعت از عمر رفتگان این دیار می کرد که در آن خانه های سنت آفرین به همزبانی، نقالی، شعر خوانی قهوه نوشی، دلجویی، ملالت زدایی، شایعه پردازی، آتش افروزی و دوستی گستری و.. سپری شده بود. جویهای آب، بر مثال باغ فین، از چارسو در قهوه خانه جریان داشت که از پاشویه حوضی نشئت می گرفت، و عظیم، فرح بخش بود و آشکار می کرد که آب همچون معشوقی لطیف و نعمتی آسمانی، تا کجا محبوب خاطر

ایرانیان بوده و هست، و ساکنان آن دیار خشک کم باران، به آب روان با چه حسرت و حرمتی نظر می کنند؛ و کجا به بلاد اروپا می ماند که از آب عذاب می برند؟ و این بی آبی و آن آب زدگی، تا چه اعماقی تمدن و فرهنگ و سیاست و روحیه آن دو قوم را متأثر و متمایز ساخته است.

از شرح مجمل نمایشگاه و اهداف طراحان آن فارغ شدیم. حالا نوبت عبرت آموختن است.

سوالاتی جدی درباره تکنولوژی و نحوه صحیح مواجهه ما با آن

ما چه می گوئیم؟ آیا می توان بی صنعت زیست؟ آیا می توان رشد صنعت را مهار کرد؟ آیا می توان به پیشروان صنعت رسید و یا از آنها هم پیشتر رفت؟ آیا می توان به صنعت چهره و غایتی الهی و انسانی داد؟ آیا فی الواقع ماشین مخدوم انسان است یا خادم او؟ آیا مصنوعات بیگانگان، استقلال از آنان دارد، یا عصاره و آینه جهان بینی و ایدئولوژی آنان است؟ آیا می توان صنایع دیگران را بر گرفت و جامه ارزشهای بیگانه را از تن آن بر کند، یا چنان که گفته اند این رؤیای ساده لوحانه ای بیش نیست؟ آیا می توان از میان مصنوعات فقط آنها را که در خور ما هستند برگزید یا صنعت، کل یکپارچه است و هر جزء، جزء دیگر را تداعی می کند؟ آیا تکنیک جبری ست تاریخی و گریز ناپذیر و این بحثها هم فقط به درد درس و کتاب می خورد و ذره ای از مقهوریت ما نسبت به آن جبر سنگدل نمی کاهد؟ آیا تکنیک فرزند مشروع تاریخ غرب است و همه خصوصیات پلید و نا انسانی مغرب زمینیان را در خود گنجانده است و چون قانونی عفونی ذره ای از آن به هر جا برود عفونت گستر خواهد گشت؟ یا چون یک ژن اجتماعی - به تعبیر «گوناتیلاکه» فیلسوف علم سریلانکایی - جامعه را بر صورت خویش خواهد ساخت؟ آیا جانشینی برای تکنیک می توان اندیشید؟ رجعت به طبیعت؟ زندگی بدوی؟ مهار صنعت؟ آیا می توان امروزه یک جنگ را فی المثل بدون توسل به تکنیک جدید اداره کرد؟ آیا اسلام، مسلمین را به صنعتگری هر چه بیشتر ترغیب کرده است؟ آیا دستور قرآن را که «فامشوا فی مناکیها»، غربیان بهتر از ما عمل کرده اند؟ چه رابطه ای میان علم و تکنیک هست؟ رابطه پدر و فرزندی یا غیر آن؟ آیا تکنیک شر لازم است؟ آیا حقیقتاً خود تکنیک می تواند از دشواریهای خودساخته پیروز و پاک بیرون آید و جهان بهتر و انسانی تری بسازد؟ چه شواهدی له یا علیه این امر هست؟ خدمات تکنیک و علم کدامها بوده اند؟ آیا در این دو، حسن بر قبح و نفع بر اثم می چربد؟

ابر قدرتها به کنار، توسعه نیافتگان چه کنند؟ آیا صنعت برای توسعه است یا عین توسعه؟ بالاخره کجا باید توقف کرد؟ و در مسابقه صنعت، کجا از بازی باید دست کشید؟ طمع و قناعت، دو ارزش اخلاقی بسیار

بزرگ، چه نسبتی با صنعت دارند؟ آیا رشد تکنیکی نامی ملایم بر آزمندی و طمع ورزی آدمی نیست؟ آن چیست که آدمی باید در آن قناعت ورزد و طمع نبندد؟ آیا صنعت، از جهان، خدا زدایی نکرده است؟ و آیا پندار اقتدار را در دل انسان نیفکنده و آیا اظهار عجز به درگاه خداوند قادر را بی وجه و بی معنی نکرده است؟ آیا عرفان و اندیشه های صوفیان ما که «ترک دنیا به مردم آموزند» و مهندسی و «علم بنای آخور» را تحقیر می کنند و عالمان علوم دنیوی را «گیجان» نام می کنند و علم راه حق و دل را از آنها برتر می نشانند نقشی در ناکامیهای این جهانی ما نداشته اند؟ ...

پرسشهای یاد شده با پرسشهایی که در صدر مقال آمد، قرابت وثیق دارند و همه از یک کانون درد بر می خیزند و آن، ناکام و غریب ماندن ما در دنیای معاصر و جهل ما به محیط و مصلحت ماست که در کجاییم؟ بهتر است به کجا برویم؟ و از چه راهی برویم؟ سرمایه های ما کدام اند؟ دوستان و دشمنان ما کیستند؟ اینهمه بانگها که در اطراف ماست، کدام شیطانی و کدام رحمانی ست؟ و اصلاً وقتی می گوییم «ما» چه مراد می کنیم؟ و محدوده و مقوم آن چیست؟ و.. الخ.

راههایی برای پاسخ نگفتن

دو گونه پاسخ به پرسشهای مهم یاد شده: طفره فروشانه و چاره جویانه

پاسخها دو گونه اند: برای چاره و برای طفره. و هر دو جاذبه دارند و هر کدام زودتر در رسند و در ذهن جا کنند، معقول تر می نمایند. پاسخهای طفره فروش البته طبال و پرطمطراق اند و مدعی نفوذ به باطن و وصول به مغز و حقیقت اشیاء اند و ازین رو مشتری خام خود را چنان مرعوب می کنند که گویی انکار آنها عین سقوط در مزبله سوفسطیگری ست. این پاسخها راهگشا که نیستند هیچ، راهگشایی را تمسخر می کنند و هیچ فکری را تا از باب مقبول آنها وارد نشود، «فکر» و در خور اعتنا نمی شناسند. برای زینتی مجالس سلاطین و یا سرگرمی متکلم مآبان حرفه ای مناسب اند، که بر کیسه های تهی، گرههای فریبهی می نهند و روزگار را در گشودن و باز بستن آنها سپری می کنند و این بی عملی را عین عمل و بل برتر از عمل می شمارند.

عوض شدن نسبت بشر با وجود: ریشه ظهور تکنولوژی

پاره ای از فیلسوفان مغرب زمین به سؤال پرهیبت و اندیشه سوز «چرا علم و تکنیک در غرب روید» پاسخی داده اند از همین دست که: انسان عهد تازه ای با وجود بست و نسبت بشر با وجود عوض شد و.. و در نتیجه آدمی نو متولد گردید با اشتباهی نو، و جهان نوی را بنا نهاد. این پاسخ، برای کسانی _ خصوصاً وقتی با شرح و تفسیر مشحون از اصطلاحات همراه گردد _ ممکن است عمیق نماید. اما ببینیم چه چیز را چاره می کند (مگر اینکه خود چاره جویی را هم مشمول همین گونه شروح و تفسیرات سازیم و هَلْمَ جراً...) این سخن فی الواقع در لفافه‌های عقل فرسا و فلسفه آمیز خود بیش ازین ندارد که «طوری شد که بشر به آن راه افتاد» و اگر بپرسیم از کجا می گوید که «طوری شد» خواهند گفت اگر طوری نشده بود که بشر به آن راه نمی افتاد. همین که راه بشر عوض شد، علامت این است که چیزی در جایی عوض شده و پیش آمد تازه ای رخ داده است. شبیه اینکه بپرسیم آدمی را چرا خواب می گیرد؟ یا طفل چرا گریه می کند؟ و... و پاسخ دهیم که وجود آدمی یا طفل تطوری می کند و طوری می شود که خواب یا گریه از ظواهر آن تطور باطنی ست. برای اینکه طفل خاموش شود، البته باید طور دیگری شود. همچنین است برای بیدار شدن از خواب و صدها امثال آن. این پاسخها البته دروغ هم نیستند. اما راست بودنشان هم چقدر فایده دارد معلوم نیست (بلکه معلوم است!)

حال از تجزیه صوری، به تحلیل مصداقی روی کنیم. بپرسیم چرا نام «طوری شدن» را «تغیر نسبت با وجود» نهاده اید. برهان آن چیست؟ خواهند گفت این دیگر برهان ندارد و آن را به شهود دریافته ایم و با کاوش ژرف ترین لایه های هستی انسان و نفوذ به حقیقت تاریخمند هستی آن را کشف کرده ایم. مناقشه ای نیست. شاید هم همین طور باشد. ولی اگر به شهود خویشتن تکیه می کنیم، دیگر نباید شهود دیگران را بی ارج بشماریم. دیگرانی هستند و یا خواهند بود که عمق و حاق امر را به نحو دیگری می بینند و چرا باید به صرف اطمینان به خود، با رضایت از خود، دیگران را بی مایه و ظاهر بین و محروم از بصیرت خواند؟

حال، یک قدم به عقب تر رویم و بپرسیم چرا طوری شد؟ چرا نسبت بشر با وجود عوض شد؟ چرا این طور در محیط و تاریخی خاص پیش آمد؟ خود این پیش آمد چرا پیش آمد؟ آیا خود این پیش آمد هم وامدار پیش آمد دیگری ست و آن هم همین طور تا بی نهایت؟ پاسخ می دهند که این دیگر آخر خط است. از خود این «پیش آمد» نپرسید که در این مقام پرسشها بی معنی و زبانه لال و عقول حیران است .

اندربین محضر خردها شد زدست چون قلم اینجا رسید و سر شکست

درین جا به ذاتی رسیده ایم که «تعلیل» بردار نیست. و اصولاً وجود که از لف به نشر و از اجمال به تفصیل می رسد، ذاتاً و جبراً این گلها را یکی پس از دیگری بر پهنه گلستان خویش ظاهر می کند و از قوه به فعل می آورد.

بشری که نسبتش با وجود عوض شده، چه باید بکند تا از دشواریها رها شود؟

بسیار خوب، درین هم مناقشه نمی کنیم. ولی لاجرم باید قبول کنیم که بالاخره آخر خطی وجود دارد که در آنجا سؤالها هم متوقف می شوند و به نهایی ترین حصارهای هستی می رسیم که ورائی از جنس آنها برای آنها نیست. والله من وراء هم محیط. حال فراتر رویم و بپرسیم اگر راه طی شده را مطلوب و ممدوح نیابیم، از کجا برای تغییر آن وارد شویم و بر کدام قلعه حمله بریم و به کدام سلاح مسلح گردیم؟ پاسخ این است که مگر ما به ابتکار و اختیار خود این راه گزیده ایم؟ مگر تمدن و تاریخ تابع اغراض و تدبیرات ماست؟ می خور که عاشقی نه به کسب است و اختیار. و مگر به خود آمده ایم که به خود بازرویم؟ و مگر ما برای وجود و تاریخ، ترسیم مسیر کرده ایم و می کنیم؟ اگر هم ما به حيله ای و حمله ای دست ببریم علامت و معلول چیزی ست که در عمق، عوض شده، و تطوری ست که در باطن صورت گرفته است، نه اینکه تصرف و تدبیر ما علت و مایه تطورات باطنی باشد. خود حرکت ما هم «پیش آمدی» است از آن پیش آمدهای بلاتفسیر که جز به «اقبال» و «تقدیر» از آن نمی توان تعبیر کرد.

و خلاصه سخن اینکه دریای وجود، موجی زده است و از دل خویش تکنولوژی را بر آورده است و بر ساحل ریخته است. هم او باید موجی دیگر برآورد و ساحل آلوده را بشوید. و آن تلاطم و تموج که در وست غایتی برای خود دارد. نپنداریم که او سرگشته یا مسخر ماست. ما مسخر و سرگشته اویسیم.

دریا به وجود خویش موجی دارد خس پندارد که این کشاکش با اوست

برای تغییر وضع باید با وجود عهد تازه ای ببندیم و بلکه وجود باید با ما عهد تازه ای ببندد. و این هم موقوف و محول به وقت خویش است و آن وصال را به کوشش نمی دهند. و تازه همین را هم از آثارش باید شناخت. یعنی وقتی وضع عوض شد معلوم می شود که ما عهد تازه ای با وجود بسته ایم و نسبت جدیدی با آن پیدا کرده ایم.

این گونه پاسخ دادن، به ظاهر پاسخ دادن است و به واقع پاسخ ندادن. و به جای آنکه از همان ابتدا به پرسشگر بگویند «به تو مربوط نیست و همین است که هست» پس از گشتی طولانی و عبوری ملال آور

و وهم افزا از میان غباری غلیظ از کلمات و اصطلاحات، به او حالی می کنند که اگر بد شده یا خوب شده ، کسی را در آن تقصیری و تأثیری نیست. دیگران هم که خروش می کنند و به خیال خود در فکر چاره ای هستند از سر بی عقلی است و اگر بدین جا برسند که ما رسیده ایم، همه آتشها سرد و همه طلبها خاموش خواهد شد.

پرسش و پاسخ بر سر علت ظهور تجدید حیات علم در اروپا

این سیاست که سیاست «بحث و قیل و قال و صبر و انتظار و جبر و اضطرار است» در عین حال چنان که دیدیم، متضمن اعترافات و تصدیقاتی هم هست که اهم آنها این است که همواره نباید پرسید فلان علت، خودش چه علتی دارد و...

خصوصا برای مرد چاره جو و اهل عمل، این امر حیاتی تر از آن است که ابتدا تصور می رود. فیلسوفانی که به آراء طفره فروش شان اشاره کردیم، تنگنایی که برای عالمان علوم اجتماعی پیش آورده اند _ یا تراشیده اند _ این است که می گویند اینان مقارنات را با اسباب یکی می گیرند و وقتی فی المثل پرسیده می شود چرا رنسانس علمی در اروپا رخ داد جواب می دهند که توجه بشر به کمیت معطوف گشت و عزمش بر تسخیر طبیعت جنبید و روح بهره برداری در او بیدار شد، و علم برای عمل را بر علم برای علم ترجیح نهاد، و تفسیر قسری را به جای تفسیر طبعی نشانند و... اما آن فیلسوفان بی درنگ و با آمادگی و نشاط تمام بر می آشوبند که اینها خود رنسانس است نه اسباب آن. به ما بگویید چرا کمیت بر کیفیت غلبه کرد، چرا فیثاغورث جای را بر ارسطو تنگ نمود؟ چرا...؟ عالمان علوم انسانی قدری عقب تر می روند و فی المثل بر تحول در شرایط اقتصادی و روابط اجتماعی، به ظهور پاره ای از نوابغ و وقوع پاره ای اکتشافات و ابطال برخی خرافات و بروز جنگها و فروریختن حصارها و فزونی رفت و آمد با اقوام بیگانه و در هم آمیختن اندیشه ها و ورود آراء تازه و نامانوس و.. دست می نهند و اینها را سهمیم در سببیت می شناسانند. اما تسلسل مرغ و تخم مرغ که پایان ندارد. آن فیلسوفان باز بانگ می زنند که آن نوابغ چرا در جای دیگر ظهور نکردند؟ یا اگر کردند چرا سخنشان گیرا نشد؟ آن جنگها چرا برای دیگران، آن گونه نتایج و آثار را نداشت؟ آن اکتشافات چرا در خاک دیگران نروید؟ وهکذا. پس معلوم می شود که هنوز به پاسخ قطعی و نهایی نرسیده ایم. پاسخ قطعی پس چیست؟ همان است که ما فیلسوفان می گوییم: در نهاد مغرب زمینیان تحولی رخ داد یا نسبتشان با وجود عوض شد و یا انسان تازه بی متولد شد و آن آثار همه ظهور آن باطن است و هر چه غیر ازین گفته شود، ابتر و ناقص است. اما نپرسید که آن انسان تازه چرا قبلا متولد نشد یا

آن نسبت چرا جلوتر عوض نشد؟ چرا که وقت و زمان در وجود مندرج است نه اینکه وجود تابع آن باشد. ازین رو جهان و تاریخ همین است که شده است و فراتر از آن مبدأ و منشی نیست که به آن ارجاع رود.

همین است که شده است و فراتر از آن مبدأ و منشی نیست که به آن ارجاع رود. بسیار خوب اگر چنین است که به منطقه ممنوعه ای می رسیم که دیگر نباید به فراتر از آن چشم بدوزیم، و یا در آن حفاری بیشتر کنیم آنگاه این مخلص و گریزگاه منحصر به طفره فروشان نخواهد ماند چرا که دیگران هم به آسانی از آن بهره خواهند جست و فی المثل خواهند گفت دیگر نپرسید چرا توجه بشر معطوف به کمیات گشت و یا چرا عزم تسخیر طبیعت کرد... همین جا متوقف شوید و به بحث از آثار و نتایج خارجی این تحولات مشغول گردید.

تفاوت دو گونه پاسخ به پرسشها پیشین، در عمل

بلی یک تفاوت بسیار مهم میان این دو توقفگاه هست و آن اینکه یکی به درد عمل می خورد و دیگری نه. فی المثل، اگر بخواهید قومی را به راه صنعتی شدن و «عملی» اندیشیدن بیندازید بنا بر مشرب چاره جویان می دانید از کجا شروع کنید: تلقین توجه به بهره جستن از طبیعت، و حصر علم در علوم تجربی و کمی، و تقدس زدایی از پاره ای ارزشهای اخلاقی و... و اگر هم نتیجه نگرفتید، نمی گوئید معلوم می شود تاریخ و وجود اجازه نمی دهد. فرضیه تان را عوض می کنید و دوباره پا به عمل می گذارید.

اما بنا بر مشرب طفره، راه هیچ اقدامی آشکار نیست. باید نسبت آن قوم را با وجود عوض کنید. (یعنی چه کنید؟) شما که نمی توانید. پس بنشینید تا خودش بشود. که شاید هم نشود. و همچنین است در مورد حل مسئله تکنولوژی. طفره فیلسوفانه می گوید این بلایی ست که به سر انسان آمده است و مقتضای تاریخ و عین بسط تمدن غربی ست، و از آن گزیری و گریزی نیست، و تصور این که اگر رخ نمی داد چه می بود و چه می شد، محض وهم و سبک مغزی ست، و هیچ راهی برای اصلاح امر یا بازگرداندن آب به جوی نخستین و یا خاتمه بخشیدن به شرارتهای آن نیست. باید دوره اش به سر رسد و به احتضار تاریخی بیفتد. فکر دست بردن در آن، و برنامه اصلاحی دادن، و پیشنهاد پی افکندن صنعتی انسانی، ساده لوحی است، توأم با بوالفضولی. تکنیک از انسان تکنیکی برمی خیزد و این هم به نوبه خود، وجودی تکنیکی دارد. و تغییر این وجود هم در دست ما نیست. والسلام.

اما چاره جویی

طرد طفره فروشان، انتظار از چاره سازان و حيله اندیشان را زياد می کند و لاجرم توقع می رود که يد بيضا کنند و چوبدستی موسایی خود را بیفکنند تا اژدها وار، ساخته ها و بافته های ساحران مغرب زمین را ببلعد و جهان را بر پاکان فراخ کند و مؤمنان را سپیدرو گرداند و نظم نوینی بنا نهد.

تمثيل: دو گونه مواجهه با بیماری: درمانگرانه و خیال پرورانه

البته باید اندک اندک جهد کرد. اما جهدی که ازین جهد، عظیم تر و شریف تر است، این است که بینش و تفکر چاره جوینان را مراد و ملهم قرار دهیم و سخن خود طفره فروشان را باور کنیم که آنان برای ما هیچ کار نمی توانند بکنند. نیاییم و هر گاه با پرسشهایی چنین مواجه شدیم، به آغاز تاریخ و خلقت بازگردیم، و از جایگاه انسان در وجود سؤال کنیم و بحث کنیم که ما اینک در کجای تاریخ ایستاده ایم، و نسبتمان با وجود چیست و اصولاً خود این سؤالها چرا پیدا می شود، و چه تفاوت نسبتی با وجود رخ داده، که این پرسشها در ذهن ما می گذرد و... درست شبیه اینکه با بیماری روبرو شویم و به جای کوشش در فهم درد و رفع بیماریش، بحث مبسوطی را طرح کنیم که جایگاه مرض در نظام احسن چیست، و آیا شر است یا نه، و چرا پیدا شده، و اصولاً اعتراض به بیماری و یا درمان آن چه شأنی دارد، و به وجود آمدن درد، متعلق به کدام دوره از بسط وجود یا تکامل تاریخ است، و بعد هم پاسخهایی بدهیم که با ندادنش یکسان باشد و همه به این برگردد که بالاخره طوری شده که مرض پیدا شده و همین است که هست و ما چه کاره ایم و مگر دستی از غیب بیرون آید و کاری بکند و... مواجهه دردشناسانه و درمانگرانه با مواجهه خیال پرورانه و فضل فروشانه تفاوت بسیار دارد. بلی ازین دقیقه غافل نیستیم که بالاخره هر عملی، از نظامی فکری اند و هر نظام دانشی - من جمله پزشکی - ماخوذ از نوعی جهان بینی و مبتنی بر آن است، و پزشکان بدانند یا ندانند، همراه با طب، جهان بینی خاصی را هم می خردند و می بلعند و ای بسا که با تعویض مبانی، تعریف مرض و شیوه درمان هم عوض شود، و سالم و بیمار تمیز جدیدی یابند و...

نقدهای چهارگانه بر وسواس در تنقیح مبانی به شیوه طفره فروشان

اما اولاً در عین درستی و مقبولیت آن دقیقه فلسفی، نباید پنداشت مبانی جای عمل را می گیرند و آدمی تا عمر دارد می باید آن را در تنقیح مبانی و دفع دخل مقدر سپری کند و به عمل نرسد و حتی کارکردن و چاره اندیشیدن را تحقیر و تمسخر کند. بحث بر مبانی به خاطر مبانی، در جایی که به عمل نیاز است، عین بی بصری و طفره و راهزنی است.

و ثانیاً چنین نیست که از صدر تا ذیل این مقدمات و مبانی، در هر قدم و هر اقدام محتاج بازنگری و پیراستن باشد. چرا که در آن صورت به تسلسل یا دور می افتیم. چون بالاخره بحث بر سر تنقیح مبانی هم خود مبتنی بر مبانی و مقدماتی ست و هَلْمُ جَرَأً. و آیا درین صورت کار به جایی خواهد رسید؟ مگر اینکه مرادمان همین باشد که کار به جایی نرسد؛

وثالثاً مقدمات و مبانی بعیده داریم و مقدمات و مبانی قریبه. و آنکه تکلیف ما را در عمل معین می کند این مبانی قریب است نه بعید. اعتقاد به وجود جهان خارج، اعتقاد به وجود کلی طبیعی در خارج (رئالیسم) در برابر نومینالیسم، اعتقاد به اصالت وجود، اعتقاد به بعد رابع بودن زمان، و امثال آنها _ که همه مقدمات بعیده اند _ ذره ای بر علم پزشکی تأثیر نمی نهد همچنان که انکار آنها هم.

مردم برای درمان درد خود، منتظر فیلسوفان نمی مانند که ثابت کنند درد وجود واقعی دارد و پزشک هم در خارج هست و موجودی وهمی و سرابی نیست. فیلسوفان، هیچ گاه چیزی را ابداع و تأسیس نمی کنند. فقط وقتی امری رخ داد، آن را تفسیر می کنند. پس آنان اند که در انتظار مردم اند تا آهنگی و جنبشی کنند و زمینه تأملی برای اینان فراهم آورند نه به عکس. مردم اگر در برابر حادثه ای واکنشی نشان دهند تفسیری دارد و اگر نشان ندهند آن هم تفسیری دارد. و در هر دو حال، با ارجاع به مبانی بعیده، سخنی می توان گفت، اما این سخنان معین نمی کند کدام کار را بهتر بود انجام می دادند. و یا وقوع کدامیک محتمل تر بود. اگر تکنیک متولد نمی شد، تفسیری وجودشناسانه داشت. حالا هم که شده، تفسیری دارد. اگر ما در برابر آن ملالتی نشان دهیم، و چاره ای بیندیشیم و تدبیری بورزیم و دشواریها و آدمخواریهای آن را آشکار کنیم و طرحی در اصلاح آن بدهیم و کامیاب برآییم، تفسیری دارد و اگر هم نکنیم و تسلیم شویم و هیچ نگوییم باز هم تفسیری دارد. لابد در یکی نسبت مان با وجود عوض شده و در دیگری عوض نشده است؛ اما کدام کار بهتر یا مقدورتر است البته از آن تفسیر بر آمدنی نیست و آن که ما می خواهیم درست همین است که این تفسیرها نمی گویند.

و رابعا تنقیح مبانی اگر عصاره و خلاصه اش این باشد که نهایتاً پرسنده را به سکوت فرمان دهد، و در لفافه، تسلیم به وضع موجود را تعلیم کند، و امر را به «جز این نمی تواند باشد» ختم گرداند، و «غیر تسلیم و رضا کو چاره ای» را در گوش بخواند، و همه کاوشگران را به طنازی و تکبر ریشخند کند که همه سطحی اند و بر سر امور وهمی چانه می زنند و خود ندانسته مفتون فریب شیطان عصر اند، این دیگر تنقیح مبانی نیست و بلکه تلقین مبانی است. و به هر حال از بن بی سود و بل پرخطر است. بلی اصول را

نباید فراموش کرد و ظواهر را باید به بواطن ارجاع داد، اما به شرط اینکه روش ما قاتل اصلها و باطنها نباشد و متفکران را به تمسخر نگیرد و نزاعهای فکری دیگران را افسانه نخواند و جنگ هفتاد و دو ملت را عذر نهد و گوهر حقیقت را مخصوص به خود نداند.

جدی نگرفتن مناقشات متفکران علامت جدی نبودن اندیشه خود است.

از بارزترین نشانه های فساد یک مکتب فکری این است که همه مناقشات دیگران را به سخره گیرد و هیاهوی آنان را بر سر هیچ بداند و مغرورانه به خود تملق بفروشد که نزاع همه آنان نشان حقانیت ماست و آنچه را آنان در آن کشاکشها می جویند و نمی یابند ما در وهم بسیط خود ساخته ایم و یافته ایم، و آن بازیها که دیگران کودکانه بدان مشغولند ما را که بالغانه به عالم می نگریم مشغول نمی دارد و امواج حادثه ای که سر بر فلک زده و دیگران را به هلاک افکنده است دامن ما را تر نمی کند و بحرانی که دیگران را چنین به تب و تاب و التهاب انداخته است ما را اندوهگین و آشفته نمی سازد. نور در آستین ماست و حیرت ظلماتزدگان، آرامش اهل بصیرت را بر نمی آشوبد. اگر دیگران بر سر رام کردن تکنیک و انتقال و استخدام آن قیل و قال می کنند، و اگر جمعی در امر گزینش می اندیشند که کدام صنعت را بر گیرند و کدام را واگذارند، و اگر گروهی در گره گشاییهای علمی غوطه ور اند تا گزند مصنوعات را کمتر کنند و جهازات کم زیان بیافرینند برای ما، این همه لعبی و لهوی بیش نیست. تا ریشه را در نیاورند و به کنه و حقیقت تکنیک نرسند و نهاد مفسدت خیز آن را نشناسند، چنگ در حلقه ظواهر باقی خواهند ماند و بر یکدیگر احتجاجات بیهوده خواهند برد و نقض و ابرام خود را بر سایه ها و اشباح روان خواهند کرد، بی خبر از آنکه سایه می آفریند و نقش می نگارد.

قبله جان را چو پنهان کرده اند هر کسی رو جانبی آورده اند

دموکراتیسم و مارکسیسم و سوسیالیسم و کاپیتالیسم و آنارشیسم و توتالیتریانیسم و لیبرالیسم و ابژکتیویسم و سوبرژکتیویسم و پوزیتیویسم و آنتی پوزیتیویسم و.. همه جنگ زرگری و خرفروشانه اند و ما را به هیچ کدام حاجت و عنایت نیست. اینها همه فرزندان یک تاریخ اند و ظهورات یک حقیقت؛ و تفاوتها و تنازعهای قشری، سر پوشی ست بر اتفاق و اعتناق باطنی و ای خوشا آن کس که با دیدن مغز، از توجه به پوست بی نیازی دارد.

بلی مغزجویی شریف است اما نه هر کس داشته های دیگران را _ آن هم بی دلیل _ تحقیر می کند مغزدار است. این تمسخرها خودگاهی عین پوست فروشی و بی مغزی است. پس، علاوه بر اصل اول که «تفکر چاره جویانه را در پیش گیریم نه بینش طفره فروشانه را»، اینک به اصل دوم می رسیم که «نزاعهای بشری را به جد گیریم و در آنها داخل شویم و از آنها بهره جوییم و در معرکه حق و باطل بی طرف نایستیم»، و روی به عقیده ای نیاوریم که لب ماهیتش بی ارج شمردن کشمکشهای فکری و هنری و رقابتهای علمی و عملی ابناء ابو البشر است و با خنده های زیر لب بر دیگران به خود درود می فرستد که چه بزرگ منشانه از فرو غلتیدن به منجلاب مناقشات بی حاصل، به تسدید فکر و تأیید قضا، مصون مانده و برتر نشسته است.

اگر گلهها فرو نشسته باشند و خاشاکها بر کنار رفته باشند، اینک وقت آن است که در آب صاف بنگریم و ماه و اختر را در طواف ببینیم.

اشکالاتی که برای تکنیک برشمرده شده است

مشکل تکنیک چیست؟ محیط زیست را آلوده می کند؟ به گازهای شیمیایی و بمبهای اتمی و ابزار استراق سمع و... و در نتیجه نا ایمنی فردی و اجتماعی منتهی شده است؟ محصول و معلول زیادت طلبی و تکاثر جویی آدمیان است؟ رقابت افزا و کینه آفرین و قناعت کش و سرعت گرا و توسعه طلب است؟ ابزار لا یتخلف استعمار است؟ فرزند خصومت با طبیعت است؟ علامت آن است که راز در کف نامحرم افتاده است؟ رشد آن به ارزشها و سنتهای آدمیان بی اعتناست و جهانی تازه بر صورت خویش آفریده است؟ از میان برنده تفاوتها و هم سطح کننده همه چیزهاست؟ نیازهای تازه خلق می کند و یا به شهوات خفته دامن می زند؟ در آن آهنگ تشبه به خدا و دست طمع در الوهیت زدن است؟ چهره روحانی عالم را مسخ و مخفی کرده و جهانی بی معنی و نامقدس و بی باطن پدید آورده است؟ مایه از خود بیگانگی انسان است؟ عامل هر چه بیشتر مکیدن و تفاله کردن طبیعت و برهم زنده تعادل آن و دور کردن بشر از مادر خویش است؟ رشدی مستقل و بی امان دارد و به هیچ چیز اعتنا ندارد و هیچ چیز جلودارش نیست؟ آینه تمام نمای بشر مُعرض از حق و مُسَلخ از قدس و مُنغمر در خودبینی است؟

آراء ژاک الول درباره ویژگیهای پنجمانه لاینفک تکنولوژی

ژاک الول از ناقدان بنام و بصیر تکنولوژی، در کتاب نامبردارش جامعه تکنیک‌زده، پنج ویژگی برای تکنیک مدرن می‌شمارد: ۱. اتوماتیک بودن، ۲. از خود تغذیه کردن و فربه شدن، ۳. همه‌گیری ۴. خودمختاری ۵. وحدت و کلیت.

اتوماتیک بودن تکنیک، یعنی سلب‌گزینش از دیگران و بسته‌ماندن همه راهها جز راهی که صنعت در پیش می‌نهد.

تغذیه از خویش، یعنی تکنیک به جایی رسیده است که اولاً دیگر برگشت ناپذیر است و ثانیاً رشدی هندسی دارد و ثالثاً اجازه نمی‌دهد کسی آن را متوقف کند؛ بلکه با پیشتر رفتن خود، انسان را نیز به دنبال می‌کشاند.

همه‌گیری تکنیک، بیان این حقیقت است که به محض تولد آن، دیگر نمی‌تواند در وطنش محصور و محبوس بماند و لزوماً قلمروهای فراخ‌تر طلب می‌کند و همه جهان را بر صورت خویش می‌سازد (همان مطلب که روزی مارکس در مانیفست حزب کمونیست در مورد بورژوازی گفت). رشد تکنیک، در عین حال، خود مختارانه و بی‌اعتنا به سایر شرایط و عوامل است و اگر روزی نظر پاره‌ای از متفکران این بود که میزان رشد اقتصادی، تعیین‌کننده رشد صنعتی ست، الول می‌اندیشد که تکنیک تا حدود زیادی فارغ از قیود بیرونی ست و دینامیسمی درونی دارد که آن را به جلو می‌راند و سایر شرایط نیز تابع و دنباله‌رو آن می‌شوند. و بالاخره وحدت و کلیت آن بدین معناست که تکنیک، با مصرف آن، با روابط مربوط به آن و با جهان مخلوق آن، یکی ست و نمی‌توان یکی را بدون دیگری داشت و هر قطعه صنعت قطعه دیگر آن را تداعی می‌کند. و هم از این رو، هوس بنا کردن جهانی دیگر با تکنیک مدرن، و یا به کار گرفتن ابزار جدید در راههایی غیر از راههای ویژه کنونی و یا سرنوشتی دیگر برای تکنیک نوشتن، هوسی خام و بر نیامدنی ست و وارد کردن تکنیک همان است و تسلیم شدن به روابط مقتضا و مخلوق آن همان.

مجموع سخنان الول را شاید بتوان درین قول خلاصه کرد که تکنیک اینک مخدوم انسان است در حالی که تا قبل از عهد مدرن، ابزار و فنون، خادم آدمی بودند و تفاوت این دو عهد، درین دقیقه شگرف است. و اگر بر این بیفزاییم قول قائلان به تقدیر تاریخی تکنیک را، به اینجا خواهیم رسید که همان ابزارهای ساده و ناموزون کهن، جوانه‌های نخستین تکنیک مهیب کنونی بوده‌اند که اینک به طور کامل به گل نشسته است و آنچه آن روز نهان و مجمل بود، اینک بسط و تفصیل یافته است. و بشر از وقتی که دست به استخدام طبیعت گشود و پای بر مرکب صنعت نهاد، خود نمی‌دانست که آن حرکات کوچک آغازین چه

طوفانهای سخت و جهان شکنی را در آستین دارد، و آن قطرات خرد، چه سیل بنیان کنی را روان خواهد کرد، و آن مرکب رام صفت، چه غول نافرمانی خواهد گشت و زمام سخت و جهان شکنی را در آستین دارد، و آلا ر روان خواهد کرد، و آن مرکب رام صفت، چه غول نافرمانی خواهد گشت و زمام راکب خود را به دست خواهد گرفت و او را به ناکجا آباد خواهد کشاند. بهره جستن از مس و آهن و چخماق و ساختن داس و شمشیر و خیش و تور و تیر و کمان، تراشیدن چوب و عاج و استخوان و.. که از حدود هزار سال پیش از میلاد آغاز گردید و در قرن بعد با ساختن و بافتن پارچه ابریشم، کاغذ، و ذره بین و سپس آسیای بادی و آبی، همراه با کیمیاگری و سفالگری و شیشه سازی و کشف باروت و قوه بخار و الکتریسیته و رادیو اکتیویته و.. ادامه یافت، با آوایی خفی در گوش اهل دل می خواندند که سلاحهای ناری و بمبهای هیدروژنی و هواپیماهای سوپر سونیک و گازهای عصبی و میکروسکوپیهای الکترونیک و رادیو تلسکوپیها و کامپیوترها، و توربینها و کمپرسورها و ترانزیستورها و ماهواره ها در راه اند و آن فاتحت جز بدین عاقبت نمی انجامد. آیا آنچه ابوامامه باهلی از پیامبر علیه السلام نقل کرده است محمول بر همین معنی نیست که: «بزار و آلات کشاورزی اگر به خانه کسی پای بگشایند ذلت هم در آنجا راه خواهد یافت»؟

عیوب و مشکلاتی که برای تکنیک برشمرده شد، در دو دسته مهم می توانند جای گیرند که آنها را به ترتیب فاعلی و ماهوی نام می دهیم.

تقسیم بندی عیوب تکنیک: فاعلی و ماهوی

مشکلات و عیوب فاعلی تکنیک، آنها هستند که اسنادشان به تکنیک، تابع اسناد آنها به فاعل تکنیک است. و به عبارت دیگر چون آن عیوب در صنعتگران موجود است به مصنوعشان هم سرایت کرده و آن را هم معیوب نموده است. همه کسانی که سخن از جایگاه تاریخی انسان و تکنیک می گویند، و تولد انسانی استیلاجو و معرض از حق را در غرب نشان می دهند و غربی شدن را دوره ای از ادوار تاریخی بسط وجود انسان می دانند، بر همین باوراند که آن انسان کذایی، چنین فرزندی هم دارد که میراث بر باوفا و آینه تمام نمای اوست و همه اوصاف ذمیمه حرص و طمع و استکثار و استکبار و خداگریزی و چپاولگری و سبعیت و.. که در او هست عینا در ماشین که نسخه بدل اوست خانه کرده و بلکه ماشین، مجسمه درندگی و آزمندی یا آزمندی و درندگی مجسم است. وهم ازین رو، تا انسان عوض نشود، تکنیک هم عوض نمی شود. و ازین مهم تر اصلاح تکنیک _ تکنیکی که عصاره و خلاصه انسان ممسوخ است _ سخنی ست مضحک و عزمی ست ابلهانه و کاری ست نافرجام. انسان هم که عوض شدنش با خداست.

سخنان یاد شده در جامه ها و چهره های گوناگون عرضه می شود، اما گوهر به آنها یکی ست: بدان هر چه بیافرینند بد است و خوب شدن بد هم امری ست محول به ادوار وجود. و لذا برای ما راهی و چاره ای نمی ماند جز ناظر بودن و منتظر ماندن.

درین نظریه، تکنیک یک کل است. یعنی هر جزء آن فی الواقع متضمن همه آن است و بر گرفتن پاره ای از آن ناگزیر به بر گرفتن تمام آن می انجامد و لذا نه تنها اصلاح بلکه گزینش هم ناممکن است.

نقد نظر قائلان به عیوب فاعلی

این نظریه را ما از لحاظ روشی نقد کرده ایم. آنچه اینجا می افزاییم این است که در آن استنتاج اولاً میان انگیزه و انگیزه تمیز نهاده نشده است و ثانیاً به تشابه فطری و روانی آدمیان توجه کافی معطوف نگشته است. والد و مولود، علت و معلول، انگیزه و انگیزه، منطقی و اخلاقاً از یکدیگر متمایزاند و حکمی که از نظر صدق و کذب (منطق) یا حسن و قبح (اخلاق) بر انگیزه می رود لزوماً در حق انگیزه جاری نیست و ازین رو شناختن نیکی یا راستی یکی، دلیل نیکی و راستی دیگری نیست. لازمه این سخن این نیست که به انگیزه ها هیچگاه نباید نگریست و از آنها درسی نمی توان گرفت؛ بلکه فقط این را می گوید که برای

داوری اخلاقی و منطقی، به انگیزه ها باید مستقل از انگیزه ها نظر کرد. در روایات اسلامی هست که «گاه خداوند بنده ای را دوست می دارد اما عملش را نمی پسندد و گاه بنده ای را دوست نمی دارد اما عملش را می پسندد...»

همچنین است در منطق که گاه مقدمات کاذب، نتیجه ای صادق می دهند و یا کسی اشتباهی میمون و خطایی مبارک می کند و آن خطا مایه فتح باب و بل ابوابی از علم می گردد.

خون شهیدان را ز آب اولی تر است این خطا از صد صواب اولی تر است

گاهی کاری با انگیزه هایی ناصواب یا ناشریف آغاز می شود و به نتایجی شریف و ارجمند می انجامد.

پیدایش آدمیان بر زمین، نتیجه یک گناه آدم بود و رفتن عیسی به گردون هم در گر و خیانت و تهاجم یهودان.

عباس به قصد جنگ پیامبر آمد، اما به شرف اسلامیت مشرف گردید، و موسی به انگیزه فرار از سرمای بیابان و برای به دست آوردن آتش به سوی درخت رفت و همان جا شمع جانش به نور نبوت روشن گردید، و کاروانیان تشنه برای برداشتن آب، دلو به چاه انداختند و به جای آب، جمال روشن تر از آب یوسف را در دلو دیدند.

بهر نان شخصی سوی نانوا دوید داد جان چون حسن نانوا را بدید

بهر فرجه شد یکی در گلستان فرجه او شد جمال باغبان

همچو اعرابی که آب از چه کشید آب حیوان از رخ یوسف چشید

رفت موسی کاتش آرد او به دست آتشی دید او که از آتش برست

جست عیسی تا رهد از دشمنان بردش آن جستن به چارم آسمان

دام آدم خوشه گندم شده تا وجودش خوشه مردم شده

ازین رو اگر حرص و استعلاء آدمیان هم انگیزه ظهور تکنیک باشد، باز هم نمی توان تکنیک را بدین دلیل مذموم و قبیح دانست. نمی گوییم تکنیک بد است یا بد نیست؛ بلکه می گوییم اگر هم بد است دلیلش این نیست که تکنولوژیستها بد و فاسد اند. به علاوه، همچنان که گفتیم همین ادعای نا انسان بودن مولدان صنعت هم، سخن استوار و سنجیده ای نیست و پیدا نیست که بدی مولدان را از روی بدی موالید نتیجه می گیرند یا بدی موالید را از روی بدی مولدان. می گویند آدمیان مسخ شده اند. می پرسیم چرا؟ می گویند چون تکنیکی زیانبار پدید آورده اند. می گوییم چرا تکنیک زیانبار است؟ می گویند چون فرزند آدمیان مسموخ است؟

نقد دوم نظر قائلان به عیوب فاعلی

اما نکته دوم که ازین مهم تر است این است که گویی قائلان آن نظریه، مشابهت نیازها و بینشها و فطریات آدمیان را فراموش کرده اند و تکنیک را محصول جنبه غیر انسانی پاره ای از آدمیخواران می دانند. می پرسیم آیا استخدام غیر _ اعم از طبیعت و انسانها _ کنجکاوی، زیبایی دوستی، همسر گزینی، سلامت دوستی، طلب رفاه معیشت و... در همه آدمیان مشترک نیست؟ و آیا همه نمی خواهند پرده از اسرار جهان بردارند و آیا بشر از روزی که پا به عرصه حیات نهاده، در راه رام کردن طبیعت و بهره کشیدن

از آن نبوده است؟ برده گیری مگر تجلی این سائق نیرومند درون آدمی نیست؟ انسان مگر از سنگ، از آب، باد، آتش و خصوصا از گیاهان و حیوانات تا هر جا که می توانسته بهره نجسته است؟ هم بر حیوان سوار می شده، هم گوشتش را می خورده، هم از سرگینش برای سوخت بهره می برده، هم از استخوانش ابزار زینت می ساخته، هم از پشمش جامه می دوخته و هم از کله مرده اش برای پاسبانی مزارع سود می جسته است.

آدمی از همان ابتدا، آن هم به مقتضای آدمیت، کنجکاو و ابزار ساز و مکنده طبیعت بوده است و عقلی که خداوند در او در قیاس با حیوانات نهاده بود او را بدین راه می برده است. پس آنچه در تاریخ آدمیان رخ داده، انحراف از مسیر نبوده است؛ بلکه عین مسیری بوده است که انسان عاقل در طبیعتی مسخر، لامحاله طی می کند. پس چرا باید ظهور تکنیک را انحرافی در بشریت دانست و چرا باید فتوا به مسخ آدمیان و به قبح مصنوعات آنان داد؟ چرا ساختن میکروسکوپ را محصول کنجکاوی فطری آدمیان ندانیم و چرا بهره جستن از نیروی بخار را نتیجه رسوخ عقل شیطانی و غلبه ساحت نفسانیت بر وجود انسان بشماریم؟ چرا نگوییم که اینها لازمه انسان بودن است و هر جا مقدرات اجازه دهد انسانها به همان راه خواهند رفت؟

آسیای بادی که اولین بار مسلمین در سیستان ساختند و استخری و ابن حوقل از آن خبر داده اند در المسالک و الممالک و در صورة الارض و آسیای آبی که مدتها قبل از آن به وجود آمده بود، به راستی چه تفاوت جوهری با پاره ای از مصنوعات امروزی دارند؟

تکنولوژی جدید ادامه تکنیک ساده کهن است

لاجرم می پرسید اگر استخدام و تسخیر طبیعت مقتضای انسانیت است پس چرا تکنیک در جوامع غیر اروپایی نروید؟ در پاسخ، باید سؤال کرد چرا در جوامع اروپایی روید؟ آیا دلیلی غیر انسانی داشت؟ آیا آدمیان در آنجا از چیزی غیر از نیروها و جهازات انسانی بهره جستند؟ آیا عواملی فوق انسان و فوق طبیعت آنان را بدان راه انداخت؟ آیا انسانهای اروپایی، دست از انسانیت شستند و به تکنیک رو آوردند؟ گفتن این که در آنجا طوری شد و نسبت با وجود عوض شد و... چنانکه دیدیم و آوردیم، فی الواقع پاسخ ندادن است. حقیقت این است که بلی تحولاتی در بشر اروپایی، و هم در محیط اجتماعی وی، ایجاد شد. اما مهم این است که همه این تحولات، بشری بود. و البته بشری بودن اعم از نیک یا بد بودن است. یعنی آن تحولات از شئون انسانی اند، و اگر پدید آیند، فقط در میان انسانها پدید می آیند و ظهورشان نشانه خروج از زی و

عالم انسانیت نیست. به علاوه، همچنان که اشارت رفت، تفاوت جوهری میان امیال و مصنوعات بشر قدیم و جدید نهادن، و آن دو را از دو مقوله کاملاً متمایز انگاشتن امری است که تاریخ بر آن صحنه نمی نهد. ژوزف نیدهام، فی المثل، در کتاب علم و تمدن در چین، به ما خبر می دهد که کیمیاگری بدنی (physiological alchemy) در چین قدیم چندان پیشرفته بود که به خوبی با بیوشیمی مدرن پهلوی می زد. چینیان در ادوار بسیار کهن، استروئیدهای ادرار و هورمونهای پروتئینی را تهیه می کردند و اینها علاوه بر صنایعی چون فلزگری، کاشی سازی، باروت سازی، پارچه سازی و غیره بود.

پیداست که قصد انکار تفاوت‌های شگرف تکنیک قدیم و جدید در کار نیست. تنها تأکید برین است که این دو، دو سر یک طیف اند و از آن مهم تر، از شئون انسان اند، و رشد تدریجی و طبیعی اولی به دومی انجامیده است. این بحث البته تا اینجا ما را از تقبیح یا تحسین تکنیک منع نمی کند، اما آن شبه دلیل را که مبتنی بر در آمیختن احکام انگیزه و انگیزخته است ویران می کند و اجازه نمی دهد که در بحث از صنعت، توجه خود را به فاعل معطوف کنیم و بدی تکنیک را از بدی فاعلان و مولدان آن نتیجه بگیریم، و آشکار می کند که بشریت همواره از پیکر طبیعت تغذیه می کرده و اگر شوقی به تسخیر و تذلیل آن هست، تاریخی بلند و ریشه ای ژرف دارد و به قامت و قدمت انسانیت است.

می رسمیم به اوصاف و عیوب ماهوی تکنیک. درین جا به خود ماشین و به روابط موارد آن نظر می شود و حسن و قبح آن، مستقل از بانیان و خالقان آن، مورد مذاقه قرار می گیرد. حتی اگر آدمیان، در مروت و صفای سریرت و صدق نیت، از فرشتگان هم سبق ببرند، باز نمی توان مصنوعات و مخلوقات آنان را، به دلیل نیکی فاعلان، تهی از نقص و شر دانست. هیچ خالقی پاک تر و نیک تر و مبارک تر از احسن الخالقین نیست و با این وصف، جهان که مخلوق اوست، آکنده از شر است و هم او به ما فرمان داده است که بگویید «اعوذ برب الفلق من شر ما خلق...» پس نه نیک نهادی فاعل و نه بد طینتی او ما را از نظر مستقل در فعل منع نمی کند و فی الواقع روش نیکو همین است که نیکویی یا زشتی فاعل را فراموش کنیم و به مصنوع او نظر دوزیم.

عیوب ماهوی تکنیک

سرعت گرایی، رقابت افزایی، قناعت کشی، تقدس زدایی، غفلت آفرینی، محیط آلائی، زیادت طلبی، بیدار کردن هوس الوهیت، آتش طمع افروختن، آدمی را از خود بیگانه کردن، به شهوات خفته دامن زدن، اشتباههای کاذب آفریدن، قدرتهای مهیب ویرانگر در دست نا اهلان نهادن، آدمی را به خدمت خود گرفتن،

طبیعت را مکیدن و تفاله کردن،... از اوصاف و عیوبی ست که برای خود تکنیک بر شمرده اند و همه آنها را کم و بیش می توان به چشم دید و یا به عقل استنباط کرد و اینها البته به هیچ روی به معنای انکار نیکبها و کارگشاییهای صنعت که بر شمرده اند نیست: از قبیل ایجاد رفاه بیشتر، رازگشایی از طبیعت، مهار دشمنان طبیعی بشر (سیل، زلزله، بیماری، تسهیل ارتباطات، تعمیر دانش تولید غذای بیشتر و...

بنیان اصلی ترین خصلت ماشین

ماشین می کوشد تا نتیجه بهتر یا محصول بیشتر را در زمان کمتر تولید کند و ازین رو سرعت گرا و فزون طلب است. صنعت گران، اگر منعی تکنیکی، یا محیطی، در پیش نداشته باشند کمترین درنگی در ساختن ماشینهای شتابنده تر و یا کارگاههای مولدتر نخواهند داشت. ساختن کنکوردهایی که آدمی را سریع تر به مقصد می رسانند، و قرصهایی که درد را سریع تر تسکین می بخشد با هم ربط وثیق دارند و هر دو نشان می دهند که ماشین تا کجا مرکب مناسبی برای فزون طلبی و بی صبری ذاتی آدمی بوده است و این نفت، آن آتش خفته را چگونه شعله ور ساخته است .

فزون طلبی، رقابت خیز و خصومت آفرین هم هست. آدمی را در جاده سبقت گرفتنهای بی هدف و کور می اندازد و نفس برنده شدن در رقابت را هدف او می سازد و هم ازین رو ساختن ماشینهای هر چه شتابکارتر، مولدتر و مؤثرتر، چنان محوریت می یابد که آدمی را به دنبال می کشاند و جاده بی پایانی را که از میان رقابتهای و خصومتها و حسادتها عبور می کند در برابر وی می نهد و همین است آنچه دینامیسم درونی رشد تکنیک نامیده می شود. هر ماشینی، علامت می دهد که تکمیل من و افزودن بازدهی من در گرو گشودن کدام گره است و آدمی نا آرام و ملتهب است تا قدم بعدی را بردارد و آن راز را هم بگشاید و ماشینی کامل تر بسازد و این نا آرامی را حدی نیست. آدمی همیشه در پی بیشتر است، دقت بیشتر، سرعت بیشتر، محصول بیشتر، نفوذ بیشتر، قدرت بیشتر و... و ماشینها درست همین شهوت «بیشتر طلبی» را شکوفاتر می کنند: یا دقیق تر می تراشند و می برند، یا سریع تر آدمی را به مقصد می رسانند، یا فرآورده بیشتری را در زمان کمتری در اختیارش می نهند، یا نفوذ وی را به اعماق طبیعت افزون تر می کنند، یا او را توان فراوان تر می بخشند و یا ... پس تکنیکی تر شدن، زیادت طلب تر شدن است و ماشینی ماشین تر است که در آن چیزی بیشتر شده باشد. و معیار تکامل تکنیک اینک همین فزون طلبی بیشتر است. و درین جاست که آن سؤال کوبنده و اساسی رخ می نماید که کمال ماشین در چیست و تکامل تکنیکی چه معنا و تعریفی دارد؟

کمال ماشین در چیست؟

ماشینها البته نه تنها محصولات بیشتر و موزون تر می آفرینند و نیازهای راستین آدمی را اشباع می کنند، که اشتباهی تنوع جویی و تفنن طلبی و بطالت پسندی و اسراف کاری و از آن مهم تر الوهیت فروشی و خدانمایی وی را نیز پاسخ می گویند. پاره ای از مصنوعات، همچون «آدم نمای پیانو نواز»، گر چه بازیچه ای بیش نبود، آشکارا فریاد می زدند که صنعتگران دست طمع در الوهیت زده اند و طالب حیرانی خلقان شده اند و ادعا برداشته اند که هیچ چیز در طبیعت نیست که رازش به چنگ آنان نیفتد و نظیرش به دست آنان خلق نشود. از یک طرف، نظامات جبار و آدمخوار، در نهایت قساوت و سرکشی، ذخایر معدنی مظلومان را که عصرها و قرنها در زهدان زمین مانده است در سالیان اندک به ستم و به ارزانی از دل خاک بر می آورند، تا از طرف دیگر، نعمت خوارگانی ناسپاس و خداستیز این مواهب (کرم و منگنز و آلومینیوم و گالیوم و...) را در کار ساختن ماشینهایی کنند که تندیس استکبار و نشان سرکشی از عبودیت و عین تفاخر به اقتدار و تجسم تذبذب و برادری شیطان و اعلام غرورآمیز سجده نکردن در پیشگاه خالق و لذت جستن از رقابت با آفریدگار است .

او عصاتان داد تا پیش آمدید وان عصا از خشم هم بروی زدید

این دو سرکشی هر دو از یک آبشخور جرعه بر می گیرند. یعنی آنکه به خالق تعظیم نمی برد مخلوق را هم تکریم نمی کند، و آن که شیطان وار از سجده به انسان سر می پیچد دشمن همین آدمیان نیز هست.

تکنیک، بیدار کننده هوس الوهیت، و زاینده عجز و افتقار مخلوق نسبت به خالق

هوس جلو زدن از طبیعت و سبقت گرفتن بر خدا اینک صنعتگران را سخت پویا و مست کرده است و این رقابت هم، اینک مانند هر رقابت دیگری، به خودی خود هدف گردیده است.

مهیار طبیعت البته توهم اقتدار مطلق را هم قوت می بخشد و غفلت و اعراض از حق را در دل می نشاند و خیال باطل «همه کاره بودن» را بر ضمیر چیره می کند و آدمی را خویشتن ستا و پرمدعا می سازد و از آن بالاتر، تفسیر روحانی از طبیعت را _ که گوهر دین است _ از آدمی می ستاند: که گویی پرده ای و در پس پرده اسراری نیست، و هستی هر چه در انبان دارد در ماده مقسور ظاهر کرده و ماده هم خود را عاجزانه در اختیار قدرت ما نهاده است. اسرار آمیز دیدن هستی _ به تعبیر ماکس وبر _ جای خود را به نوعی عقلانیت می دهد که در آن همه چیز را به عقل می توان شناخت و به دست می توان ساخت. نمی

گوییم لازمه و نتیجه منطقی صنعت این است، می‌گوییم فضای تکنیکی، از نظر روانی، آدمی را آماده چنین پرش نادرست کرده و بذر غفلت را در خاک آماده ضمیر او افشانده است.

توجه اکید به اسباب و فروغلتیدن در حیل مادی و شیطنت ورزیدن در توسل به مبادی طبیعی برای تأمین حاجات و اهداف خویشتن، البته حساسیتها را عوض می‌کند و تغییر جهت می‌بخشد و مسبب الاسباب را مغفول می‌نهد و آدمی را از طرح مسائلی که به روشهای تکنیکی و تجربی قابل نفوذ نباشند باز می‌دارد و یک رشته امور مهم انسانی و روانی را که وراء تجربه و احساس انداز نظر دور می‌دارد، و پاره ای از زیباییها و اوجهای دنیای درون و روابط خفی میان ضمائر و جذب و دفع های نهانی و جریانهای چالاک ارواح و قلوب و دریافتهای ابر آگاهانه، که آنهمه مایه توجه و تأکید صاحب‌دلان بوده است، بالمره نادیده و نادانسته می‌ماند و قابلیت‌های دیگر آدمی ناشکفته و متروک می‌افتد و به قول مولوی، سبب دانی سدیاب حیرت می‌کند که مُعبر مستقیم به محضر رب الارباب و مسبب الاسباب است .

از سبب دانی شود کم حیرتت حیرتی که ره دهد در حضرتت

تغییر نسبت صانع و مصنوع در گذشته و حال

به علاوه انسی که صنعتگران و پیشه‌وران پیشین با آلات و جهازات خود می‌داشتند و آن را به منزله پاره ای از بدن و مظهری از اندیشه و خویشاوند با جان خویش می‌دیدند و می‌انگاشتند، و هم بدین سبب خود را در کار خویش می‌ریختند و در آن حاضر می‌یافتند، امروزه به سبب عظمت تکنیک، به طور کامل معکوس شده است و آدمی خود را جزء و عضو ماشینهای عظیمی می‌یابد که با بزرگی خود در او تلقین حقارت و بردگی می‌کنند و حتی بر او فخر می‌فروشند که ازو هم نازک تر و شایسته تر و کارآ تراند. این ارتباط معکوس، و این اسارت و بزرگی خود در چنگال بیگانه، همان است که مسخ آدمیان را باعث می‌شود. علمی که همزاد و هم‌آغوش تکنیک است نیز همین فرایند «انس زدایی» را تشدید و تأکید می‌کند و ابتدا اشیاء را به منزله موضوع از آدمی جدا می‌کند و سپس به شناختن آن همت در می‌بندد.

این امر است که علوم انسانی را امروزه چنین نا آشنا و متهم ساخته است: علمی که به جای انس، وحشت را می‌گذارد و خودیها را ابتدا بیگانه می‌کنند تا بتوانند چنگالهای روشی خود را در آنها فرو برند. دیگر مانند مولوی نمی‌توان گفت:

گرچه این کِلک و قلم خود بی حسی ست نیست جنس کاتب، او را مونسی ست

همچنین هر آلت پیشه وری هست بیجان مونس جانوری

آن اقتدار تکنیکی و آن اشتهای دوزخی و مزید خواه ماشینی، به ندرت می تواند آدمی مغلوب خشم و شهوت را وسوسه نکند و او را به تجاوز و عدوان و اندارد و چنگالهای او را در بدن ناتوانان تیزتر نکند. و چنین است که تکنیک که مجسمه رقابت و فزون خواهی ست، یکجا، خصومت و عدوان و غفلت را در کنار رفاه و دانش و اقتدار به آدمیان هدیت می کند _ رفاه و دانشی که خود عجین و مغلوب رقابت است، و بر سر آنها هم سبقت و خصومت می رود. و پیدا نیست که این سبقت جوییها کجا توقف می یابد و آن فزون خواهیها از کجا به بعد دیگر مذموم می شود، و پیش تر از آن که جهان خارج ما را محدود کند آیا ما خود را در جایی محدود خواهیم کرد؟

تکنیک: تعادل زا و ناهمواری آفرین

در رقابت افزایشی و خصومت آفرینی تکنیک هر چه بگوییم کم گفته ایم و فی الواقع هر چه از بد یا نیک تکنیک سخن رود به همین ریشه و روح باز می گردد. نگاه کنید به قبیله ماشینها که به کدام قبله رو کرده اند و نگاه کنید به پیشروان قافله صنعت و به بازماندگان و محرومان. آنها که پیش اند پیش تر می تازند و آنها که مانده اند می دوند تا به قافله سالاران برسند یا اگر بتوانند از آنها هم جلو بزنند. عرصه، عرصه رقابت و خصومت خونینی ست و هیچ کس به هیچ حدی قانع نیست. و اصولاً مجال قناعتی باقی نمانده است. همه جا تکاپو و دویدن مستمر است و این دویدن عین حیات و بقا شده است. هیچ کس نمی پرسد می رویم تا به کجا برسیم. همه (چه کاپیتالیست چه کمونیست) می گویند اگر نرویم و ندویم نمی مانیم. ظهور ماشین و تولید انبوه، آتشی در خرمن جهانیان زده و در دشت هموار حیات، چنان ناهمواری پدید آورده است که همه سوخته جان و ملتهب، می دوند تا از پستیها به بلندیها برسند بلندیهایی که سقفی و نهایتی ندارند و آدمیان را به نفس زدنیهای حیات سوز افکنده است و آنان را در میدان رقابتی گرد آورده است که در آن، قناعت و هدف داری، با طناب غفلت و خصومت به رنج و خفگی افتاده است.

جهنم: دارتخاصم، بهشت: دارالسلام

رقابت، آرامش زدا و سکینه سوز است و نهال عداوت را آبیاری می کند و روغن در چراغ عدوان می ریزد و طفل غفلت را فربه تر و آتش سبقت را تیزتر می کند و به جای بهشت پر سلام و نعیم و بی غل و حسد، دوزخ پر تخاصم و پر لهیب را می نشاند و درین آوردگاه رقابت و سبقت، که طوفان مهیب خصومت می

وزد، دامن هیچ آفریده ای از وصمت غباری مصون نخواهد ماند، حتی اگر از باران پاک تر و از فرشته چالاک تر باشد.

هر چه بر سر آن رقابت و خصومت رود مذموم است، ولو علم باشد. چرا که در نعیم آخرت تراحم نیست و هر چه اسباب تراحم و تعارض گردد از دنیای مذموم است. و عصایی که برای دستگیری و راه گشایی ست اگر مایه جنگ و نفیر شود چاره جز رد شکستن آن نیست.

چون عصا شد مایه جنگ و نفیر آن عصا را خرد بشکن ای سریر

و اینک، در کنار سؤال پیشین که «کمال تکنیک در چیست»، سؤال دیگری رخ می نماید که «آیا می توان درین معرکه تسابق، شرکت نجست و دامن از رقابت در چید و پای در خانه عزلت کشید و در زیر سقف قناعت بر آسود؟»

مشکل تکنیک مشکلی انسانی ست نه ساخته روح مطلق هگلی و...

تکرار می کنیم که باید مسئله را در همین جهان و برای همین انسانها و به دست همین انسانها حل کرد. همین انسانهای رقابت پسند و سبقت جو و جاه طلب. مشکل تکنیک یک مشکل انسانی ست و برای حل آن نباید چشم به جهانی دوخت که خاک و ایوان دیگر و ساکنانش ساختمان دیگری داشته باشند. کسانی که گمان می برند باید انسان عوض شود و موجود دیگری گردد تا مشکلات حل شود، از بن مسئله را نادرست طرح می کنند. انسانها کم و بیش همین اند که در تاریخ بوده اند و خود را نموده اند. اگر طور دیگری می توانستند باشند می بودند. بیرون از تا قاسر و قاهری نیست که تاریخ را منحرف کند و ازین رو تاریخ (یعنی مجموعه رفتار آدمیان) سیری طبیعی داشته و نیک و بدی که در جهان انسانی رخ داده ان شئون انسانیت بوده است. یعنی آدمیان آن زشتها و زیباها را آفریده اند، آنهم نه از روی قسر و انحراف بلکه از روی طبع و اختیار. پس این که جهان انسانی با انواع دشواریها و کاستیها و ناراستیها عجین و مبتلاست عجب نیست، بلکه تمنای ظهور جهانی بی مشکلات عجب است. و البته جستن راهی برای کاستن رنج و افزودن پاکی و سعادت انسانها نیز همتی انسانی و مقبول است. انبیا هم برای همین انسانها آمدند و توفیقشان نیز به همان مقدار بود که عالم انسانی میسر ساخت و انتظاری فراتر از آن نداشتند. آنان نیامدند تا انسان را از انسان بودن بیندازند و دنیای دیگری بنا کنند. یعنی پیامبران هم عجین ماندن عالم با کاستی و ناراستی را پذیرفته بودند. فیلسوفان سیاسی نیز، رفته رفته، به همین جا رسیدند که حکومت

بی رنج و ستم نمی توان بنا کرد و از میان آدمیان (جز تنی چند معدود و ناپیدا) کسی را نمی توان یافت که معصوم مطلق باشد. هر چه هست باید به دست همین آدمیان ناقص و خطا کار و زیادت طلب و سلطه جو بنا شود؛ و نظاماتی اندیشیدند که همین انسانهای واقعی و موجود را چنان گرد آورد و در چنبره خویش محدود سازد که آفت و خطای آن کمتر و تحمل پذیرتر باشد.

قبول این مطلب، بسیار اساسی و سرنوشت ساز است که جهان انسانی نسخه ناقص یک مثال افلاطونی نیست؛ بلکه تمام آن چیزی ست که می تواند باشد. و بنابر این نباید عالم را به خیال خود به سوی آن مثال سوق داد؛ بلکه باید به کمک همین مصالح موجود، بنای مطلوب را بالا ببریم. جهان پر از غضب و طمع و شهوت و غفلت است و خداوند هم آن را با همین آتشیهای سرکش اداره می کند. و ازین رو نه تهی از شرور است و نه آن شرور برافکنندنی و ریشه کن شدنی ست. نباید گفت اگر انسانها درست شوند وضع هم درست می شود. باید درستی وضع و سامان یافتگی امور را نسبت به همین انسانها تعریف کرد و در میان آنها به وجود آورد. و اصولاً درست کردن (یا درست شدن انسانها را هم باید جزئی از وضع موجود دانست نه خارج از آن در عین این که انتظار از آدمیان را هم باید تصحیح کرد و توقع هرگونه تغییری را از آنان نمی باید داشت.

جایی که برق عصیان بر آدم صفی زد ما را چگونه زبید دعوی بی گناهی

آیا خروج از نظام و حیات تکنیکی موجود ممکن و متصور است؟

حیات بشر امروز، حیاتی صنعتی است؛ یعنی چنان محکوم روابط تکنیکی ست که هیچ «بیرون شوی» برای آن فعلاً متصور نیست. پاره های گونه گون مصنوعات، چنان به هم پیوسته اند که هر کدام دیگری را دعوت و تداعی می کنند و با خریدن یک قطعه، گویی پیشاپیش تعهد خریدن همه قطعات را می دهیم. به راستی تصور نوعی دیگر از زندگی، امروزه برای ما حتی در رؤیا هم میسر نیست. جهانی بی تلفن، بی بیمارستان مدرن، بی تلویزیون و رادیو، بی اتومبیل، بی الکتریسیته، بی نفت، بی چاپ، بی جاده ... دیگر نه در خارج و نه در ذهن، در هیچکدام، وجود ندارد. و کفایت یکی ازینها _ مثلا اتومبیل یا چاپ را _ بخواهی و بخوانی، و ببینی که تمام بقیه را نیز می باید فراخوانی و حرمت بگذاری و از آنها مدد بگیری. اتومبیلها جاده می خواهند، سوخت می خواهند، و سوخت پالایشگاه می خواهد، و پالایشگاه کمپیوتر و مخزن و تصفیه خانه می خواهد و اینها هر کدام کارخانه های ویژه سازنده لازم دارند و این کارخانه ها از مواد خام تغذیه می کنند که می باید از معادن استخراج شود و این استخراجها ماشین می خواهد، مهندس

می خواهد، و آن مهندس ها دانشگاه می خواهند، پزشک و دندانپزشک و داروساز می خواهند. این دانشگاهها ابزار و وسایل علمی می خواهند، میکروسکوپ، پلاروگراف، NMR، اسپکتر و گراف جرمی، اسپکتروسکوپ مادون قرمز و... که همه به برق محتاجند. و آن پزشکان ابزار جراحی می طلبند و داروسازان برای ساختن داروها کارخانه های مجهز و ماشینهای توانا و کارگران آزموده، آب مقطر، پودر خالص، فضای بی میکروبی اشعه ماوراء بنفش، محیطهای تخمیر و... می خواهند. آن پودرهای خالص، انواع کارخانه های ساخت مواد شیمیایی و مهندسهایی شیمی لازم دارد و... و تازه مگر می توان این مجموعه را بی کتاب و کتابخانه و لذا چاپ و چاپخانه و دوربین و کاغذ و مرکب چاپ و.. نهاد؟ مگر می توان ارتباطات آنها را با خود و با جهان بیرون نادیده گرفت و بیهوده دانست و از تلکس و تلفن و.. غفلت ورزید؟ و مگر این مجموعه، بی غذا و جامه و مسکن می تواند به سر آورد و لذا صنایع نساجی و کشاورزی و پتروشیمی و سیستمهای حرارت مرکزی و... هلم جراً. این است تصویر اجمالی وابستگی منطقی پاره های حیات صنعتی کنونی بشر به یکدیگر. اعضای این مجموعه نه تنها به نحو ایستا به یکدیگر مرتبط است، بلکه پیوستگی دینامیک نیز دارد. یعنی اگر یکی از اعضای آن متحول گردد همه می باید به تبع آن پذیرای تحول گردد؛ وگرنه شکاف حاصل، به آشفتگی و خلل و ویرانی کل بنا خواهد انجامید. نه تنها صنایع قبل و بعد از الکتریسیته تفاوت همه جانبه دارند، بلکه می توان این تفاوت را در صنایع قبل و بعد از ورود هواپیما به عرصه جهانی هم ملاحظه کرد. برای ساختن هواپیما سیستمهای کنترل و هدایت و ایمنی جدید، موتور تازه، سوخت جدید، آلیاژهای جدید، امواج (رادار، تلفن، بی سیم ..)، ایستگاههای هواشناسی و.. همه به خدمت گرفته شدند. بدون تحولاتی در آن فنون و مصنوعات، هواپیمایی میسر نبود، و پس از آن تحولات هم دیگر دنیای صنعت، دنیای پیشین نماند .

آنچه در حیات غیر صنعتی انسانهای پیشین دیده نمی شود همین ارتباط وثیق ارگانیک فرآورده های تکنولوژیک است. اما امروز که می گویم «تکنولوژی» جهان را بر صورت خویش آفریده و به همه جا هجوم برده و هر جا مویی و بویی ازو رفته نهایتاً به تمام قامت در آنجا حاضر شده است همه به یک مبدأ بر می گردند و آن ارتباط دینامیک و استاتیک و ارگانیک پاره های تکنیک است و همین است آن که رقابت نامیمون و ناهمواری مکروه جهانی را پدید آورده است. صنایع جهان مستمرا نو می شوند و آنچه قبلاً سودمند و دلپذیر بوده دیگر با نظام نوین سازگار نیست و می باید ناگزیر منزل به دیگری بپردازد. و این سیر را نهایی پیدا نیست .

این راه را نهایت صورت کجا توان بست کش صد هزار منزل بیش است در بدایت؟

و همین جا همراه با حافظ باید گفت

از هر طرف که رفتم جز وحشتم نیفزود
ز نهار ازین بیابان و این راه بی نهایت
در این شب سیاهم گم گشت راه مقصود
از گوشه‌های برون آی ای کوکب هدایت

سوال: آیا کمال ماشین، کمال آدمی نیز هست؟

حالا نوبت آن است که سؤال پیشین خود را پیش آوریم که آیا این مجموعه شتابنده و متحول، متکامل نیز هست؟ و به فرض که تکنیک، جبری سنگدل را بر بشریت تحمیل کرده باشد، آیا ما را جبرا به بهشت می برد یا به جهنم؟ آیا کمال ماشین لزوما کمال بشریت نیز هست؟ آیا تولید بیشتر، سرعت بیشتر، کشف اسرار بیشتر، ظرافت عملی بیشتر، مهار بیشتر طبیعت، فتح قلمروهای بیشتر، ارتباطات افزون تر و .. مجموعا به معنای سعادت بیشتر و کمال بالاتر بشریت است؟ پاسخ آشکار و مستقیم این است که نه؛ کمال ماشین کمال انسان نیست و این دو را معادل گرفتن یا به هم بر آمیختن، گناه عظیم و ذنب لا یغفر است. کمال ماشین در تیزتر دویدن و بیشتر بلعیدن و بی رحمانه تر مکیدن و تفاله کردن و افزون تر تولید کردن و بیشتر ویران کردن است، در تعادل زدایی و رقابت افکنی و فراتر رفتن از آدمی و طبیعت است. حرص بی امان و تولید بی امان کار ماشین و هدف آن و کمال آن است. هر چه ماشینی بهتر از طبیعت تقلید کند یا حتی آن را پشت سر بگذارد، هر چه سرعتش در تولید افزون تر باشد، هر قدر که راه تازه تری برای اهداف کهن پیش پا بگذارد کامل تر است. حتی آنها هم که می خواهند و می کوشند تا تکنیک را سامانی دهند که کم خطرتر، کم سوزتر و کم آلاینده تر باشد نمی خواهند تکنیک، تکنیک نباشد. آنان می کوشند تا ماشین _ با همان وصف فزون طلبی و تعادل زدایی _ باشد ولی محیط را کمتر بیالاید و انرژی کمتری ببلعد. یعنی بلعیدن طبیعت و آفریدن محصولات بیشتر را می خواهند به خرج و ضرر کمتری تأمین کنند و به تعبیر دیگر آنان می بینند برنده شدن در صحنه رقابتی که تکنیک پیش آورده این هزینه گزافی می طلبد و کره زمین پس از چندی دیگر قابل زیست نخواهد بود و لذا آوردگاهی باقی نخواهد ماند، ازین رو با حفظ اصل رقابت نفس گیر و خصم شکن، می خواهند پیکار را ارزان تر و صحنه پیکار را خاشاک زدایی بیشتر کنند.

معیار کمال آدمی درست عکس معیار کمال ماشین است.

ولی کمال انسان نه در مصرف بیشتر است و نه در تولید بیشتر و نه در رقابت ورزیدن و تکاثر و تفاخر بیشتر. اینها کمالات ماشین است نه آدمی. ماشینی که از یک برگ در یک دقیقه، ۱۰۰ برگ نو رنویس کند کامل تر از ماشینی است که ۱۰ برگ نو رنویس کند و هواپیمایی که فاصله تهران _ لندن را در ۲ ساعت بپیماید بهتر از هواپیمایی است که آن را در ۶ ساعت طی کند و میکروسکوپی که در شت نمائیش ۶۰۰ باشد بهتر از آن است که ۶۰ باشد و تانکی که هدف را از ۵۰ کیلومتری بکوبد کامل تر از آن است که از ۱۰ کیلومتری می کوبد. اما انسان مجهز به این تجهیزات لزوماً کامل تر از انسان فاقد آنها نیست. مگر انسانی خودش را با ماشین عوض کند تا کمال ماشین را کمال خود بینگارد. و آنچه اندوهناکانه امروزه رخ داده است همین خود را عوضی گرفتن است که زشت ترین صور مسخ و خویشتن ناشناسی است و بارها انسان کش تر از آن است که ماشین فقط عواطف آدمی را از او سلب کند و او را اسیر و خادم خود سازد. رفته رفته آدمیان پنداشته اند که آنچه یک ماشین را ماشین تر می کند آدمی را نیز آدمی تر می کند. پنداشته اند که ماشین جزئی از وجود و بلکه ماهیت آنان است، و لذا اگر ماشین رو به کمال آورد، آنان نیز به تبع کامل تر می شوند. اما تکامل ماشین کجا و تکامل آدمی کجا؟ امروزه جوامعی را که بیشتر می خورند و می پوشند و می دوزند، می دوند و بیشتر از طبیعت می کنند و فرسوده می کنند و بیشتر درندگی و رقابت می ورزند و از دیگران سبقت می گیرند و بیشتر قدرت نمایی و افسونگری و دلربایی می کنند و بیشتر در گشودن رازهای نهان طبیعت همت در می بندند، کامل تر و انسانی تر می شمارند اما اینها همه وقتی درست است که در مقام توصیف و تحسین ماشینها باشیم نه انسانها. درندگی برای شیران خوب است اما آدمیان درنده تر، آدمی تر نخواهند بود. آدمیان آدمی تراند وقتی کاری را بتوانند و بخواهند اما نکنند، وقتی به خاطر حقی از پیروزی در جدالی چشم پوشند وقتی در مقام تسلیم به مصلحتی، از لذتی مطبوع یا نعمتی محبوب در گذرند و وقتی در خیرات تسابق جویند و بر بر و تقوی تعاون ورزند، نه آنکه تندتر به مقصد برسند یا بیشتر نفت از دل زمین در آورند و یا زودتر ذخایر و منابع زمین را به پایان برسانند. رشد تکنیک نامی است فریب آمیز بر طمع ورزی ناستوده انسان. ماشین هر چه آزمندتر شود کامل تر است؛ اما و هزار اما کمال انسان در قناعت است نه در طمع و ولع. و حیات طیبه آدمی در خرسندی است نه در آزمندی.

صنعت عاجز از حل مشکل صنعت است.

هم ازین روست که صنعت نمی تواند مشکل ذاتی صنعت را حل کند. بلی محتمل است که پاره ای از زیانهای صنعت را بکاهند و بتوانند که حتی در دل شهری پر رفت و آمد و پر آدمی، کارخانه ای به پا کنند

که دودش هوا را نیلاید و تفاله اش زهر در آب و غذای مردم نریزد. بلی شاید بتوان کوره ای هسته ای بنا کرد که از آن نیم پرتو زیانبار هم به خارج راه نیابد و جان هیچ جانوری را تباہ نکند و شاید بتوان هواپیمایی ساخت که در برخاستن و نشستن به قدر مرغی صدا برنیاورد و گوش هیچ آفریده را آزار ندهد. هیچیک اینها محال نیست و کوشش

تلاشگران برای انجام آنها مشکور و مأجور است و خوش بین باشیم که چنین خواهد شد _ گو اینکه پاره ای از صاحب نظران به هیچ روی چنین امیدی ندارند _ اما از یاد نبریم که با همه این جهدها می خواهیم «صنعت» را اگر بتوانیم از خطرناک بودن بیندازیم نه از «صنعت بودن». می خواهیم مشکلش را حل کنیم نه خودش را منحل کنیم. تکنیک لوازمی دارد که از آن جدایی نمی پذیرد. هواپیمای بهتر بالاخره هواپیمایی ست ایمن تر و شتابنده تر. و کارخانه بهتر، بالاخره کارخانه ای ست که از رقیب خود بیشتر تولید کند و تفاله های بیشتر پس افکند. و باز از یاد نبریم که هواپیمای بی ضرر خود یک محصول است و آن کارخانه های هواپیما سازی بهتر و مطلوب تر اند که بیشتر از این گونه هواپیماهای ایمن و سریع بسازند و در عرصه رقابت حریف را عقب نگه دارند و اسرار خود را برای دیگران فاش نکنند مبادا که آنان سبقت گیرند و پیش تر افتند. اگر صنعت است سبقت جو و رقابت افکن و فزونی طلب و تعادل زداست و جز این نمی تواند باشد. «تکنیک قانع» یک تناقض است.

ازین رو پاسخ ما به آن سؤال که ماشین کامل تر کدام است این است که ماشین دقیق تر سریع تر، کم سوزتر، کم خطرتر، ابتکار آمیزتر... و اما این که تکنیک کامل تر کدام است تکنیکی که از آن گونه ماشینها و محصولات، بیشتر بسازد و رقیبان را عقب تر نگه دارد و زمینه های بکر را زودتر از دیگران فتح کند و محصولات قبلی را سریع تر کهنه سازد. و اما این سؤال که آیا کمال آدمی به کمال تکنیک است یا همان کمال تکنیک، پاسخش نفی صریح و قاطع است. آدم کامل تر همان ماشین کامل تر یا مالک ماشین کامل تر نیست. بلی تکنیک گاهی رفاه بیشتر با قدرت بیشتر می آورد اما در بی تکنیکی هم از جهات دیگری رفاه و قدرت هست و به هر حال نه رفاه و نه قدرت تکنیکی لزوماً آدمی را برای کمال و سعادت انسانی آماده تر نمی سازند و ای بسا که غفلت و طمع بیشتر هم ببخشند. آدمی نمی تواند خود را به دست تکنیک آزمند بسپارد تا او را آدمی تر کند و نیز نمی تواند رشد تکنیک را راهنمای خود و سرمشق رفتار خود قرار دهد و هم نمی تواند بی تکنیک زندگی کند و در معرکه رقابت جهانی بقا و دوام یابد. و باز نمی تواند با داشتن تکنیک از توابع و لوازمش مصون بماند و تکنیکی فراهم آورد چون مارمهره ریز و بی زهر. و حالا به سؤال دوم می رسیم که پس با صنعت و در عرصه پیکار و رقابت تکنیک جهانی چه باید کرد.

مطالبی را که تاکنون به شرح باز نمودیم در اصول شماره شده زیرین می توان خلاصه کرد.

۱. تکنیک ذاتا آزمون و فزون طلب و رقابت آفرین و تعادل زداست و ماشین قانع تناقضی ست محال.
 ۲. زندگی غیر صنعتی و نیامیخته به روابط تکنیکی مدرن، تصویرپذیر نیست و لذا امروزه نمی توان حیاتی انسانی و جمعی و غیر صنعتی به پا کرد .
 ۳. تکنیک نمی تواند مشکل ذاتی خود را حل کند .
 ۴. تکنیک به صورت یک شخص واحد و با تمام قامت می کوشد در همه جا حاضر شود و پاره های آن با هم ارتباط ارگانیک دارند .
 ۵. کمال ماشین، کمال آدمی نیست.
 ۶. تکنیک مدرن ادامه شتابنده تکنیک کهن است و البته فاصله بسیار از آن گرفته است و با اینهمه شأنی از شئون انسانی ست نه انحرافی از انسانیت.
 ۷. کوشش در کاستن زیانهای تکنیک کاری است نیکو و محتملا ثمر بخش اما سادگی از آن ثمر بخش تر است .
 ۸. زندگی انسانی زندگانی توأم با امن و سلام و قناعت است و هر چه بر کشمکشها بیفزاید و آتش زیادت طلبی را شعله ورتتر کند ویرانگر حیات انسانی ست.
 - بر اصول بالا دو اصل دیگر را اینک می افزاییم و به شرح و تحکیم آنها می پردازیم :
 ۹. خودکفایی و استقلال و آزادگی سودی است که از سرمایه قناعت می توان برد. افزون طلبی و حریصی جز بر بندگی و حاجتمندی و سستی نمی افزاید .
 ۱۰. تکنیک شر لازمی ست چون پول که بودن و نبودنش هر دو آفاتی دارد.
- خودکفایی نه لفظ زیباییست و نه معنای مقبولی دارد. عزت و آزادگی معنای نیکوتر و عاقلانه تری را افاده می کند. باری نباید توقع داشت که فردی و یا جمعی بی نیاز شوند تا خودکفایی بر آنان صادق افتد. چنین وضعی هیچ گاه تحقق نخواهد یافت.

قناعت دشمن ماشین و ماشین دشمن قناعت

سخن بر سر اصل نیاز نیست سخن بر سر چگونگی رفع نیاز است. عزت و آزادگی در گرو این است که ذلیلانه رفع نیاز نکنیم و اگر با دیگران داد و ستد می کنیم خویشتن را هم درین سودا نفروشیم. عزت نه در عزلت است و نه در حراج شخصیت، بلکه در قناعت است و حریت. و این دو با نیازمندی ناسازگار نیستند. طمع ورزیدن در داشته های دیگران و دویدن برای رسیدن به دیگران و تقلا برای پشت سر نهادن آنان هیچکدام عزت آور نیستند. این دویدن نفس گیر هیچگاه پایان ندارد و ازین رو چنان عزت موهوم هیچگاه حاصل نخواهد شد. پای در راه بی عاقبت نهادن شرط عقل نیست و دویدن را به خاطر دویدن پیشه کردن نشان غلبه سود است. باید بر خود آشکار کنیم که به کجا می خواهیم برسیم. خودکفایی که از طریق رقابت بی امان با دیگران به چنگ افتد، هرگز فرا رسیدنی نیست. ما به آن نمی رسیم اما او ما را به هلاکت می رساند. این نه به خاطر ناتوانی ما از سبقت گرفتن است بلکه به خاطر مذموم بودن و بی عاقبت بودن اصل تخاصم و تکاثر است.

در مسابقه تکنیکی تر شدن هیچ کس پیروز نیست

برای جهانیان باید الگوی قناعت بود نه الگوی صنعت. از گذشته خود درس بگیریم: ما هر چه خواسته ایم به دیگران برسیم از خود عقب مانده ایم. به جای رسیدن به دیگران قدری به خود برسیم. نیازهای تازه ای که تکنیک در راه ما می نهد نهایی ندارد و ما کی می خواهیم از رفع این نیازها فارغ شویم و به خود پردازیم؟ آخر بیندیشیم که وظیفه ما گشودن گره های تکنیک است یا گشودن گره های وجود خویشتن؟ خودکفایی یعنی در چنبر بیگانگان گرفتار نیامدن و پیداست که راه آنان را در پیش گرفتن برای رهایی یافتن از آنان عین گرفتار آمدن در دامی است که از آن می گریزیم و چنان که امام علی فرمود: «الغالب بالشر مغلوب» (آن که به شیوه ای ناپسند دست می برد تا بر رقیب چیره شود از همان ابتدا زمین خورده است). پس عزت و استقلال در گرو روش ماست در رفع نیاز. عزت (یا خودکفایی) نه در بی نیازی است که محال است و نه در رقابت ورزیدن برای پیشی گرفتن از دیگران که عین به هلاکت و به فلاکت رساندن خویشتن است. روش عزت مندانه روش قانعانه است. و این روش، البته با تکنیک که خصم ستر قناعت است سازگار نیست. قناعت، هم قناعت در حاجات است هم قناعت در شیوه بر آوردن حاجات. و این کجا با تکنیک آشتی می کند که مولد حاجات نو و مبتکر شیوه های تازه و پیچیده پایان ناپیدا برای رفع حاجات است؟ تکنیک به انسان معاصر آموخته است که هر چه می تواند بخواهد و بیشتر بخواهد و

حد و مرزی برای خواهشهای خویش نگذارد و آنگاه تکنیک وی را در بر آوردن حاجاتش مند خواهد کرد. اما قناعت به عکس بر آن است که آدمی تا می تواند نخواهد و کمتر بخواهد و تا می تواند از راههای ساده تر به حاجات خود برسد و هوس آزمودن راههای پیچیده تر نکند.

چرا باید کتابهایی با کاغذهای اعلا تر و طبعهای نفیس تر را بخواهیم؟ مگر خواندن و آموختن با کتابهای ساده تر بر نمی آید؟ چرا داروهای رنگین تر و شیرین تر در جعبه های زیباتر؟ چرا هر روز خودروهای آراسته تر و تن پر ورتتر؟ چرا مترو؟ چرا ساعت های دیجیتال؟ چرا قند و شکر تصفیه شده و سفید؟ چرا..؟ هر کدام ازینها که فرزندان فزون طلبی و قناعت کشی آدمی اند دهها رشته اسارت بر دست و پای آدمی معاصر نهاده اند و هر یک نیازهای تازه و شغل های تازه آفریده اند که به نوبه خود دشواری های جدیدتر پدید می آورند، و هیچ آدمیزاده خردمندی انکار نمی تواند کرد که زندگی بدون آنها به خوبی میسر است. چرا نباید در ساده کردن گام برداشت؟ فزون طلبی را در سادگی اعمال کنیم و ساده ترها را بها بخشیم. از سرعت بیشتر و تن آسانی بیشتر و نو پسندی بیشتر و قشنگی بیشتر دست بشوییم و آنگاه ببینیم محصولات ما همینها که هستند باقی خواهند ماند؟

روشهای اعمال قناعت: اصل اول: حذف زواید

پس اصل نخست در قناعت، زدودن زواید است. به جد بررسی کنیم که حیات صنعتی مدرن با حفظ همه پیچیدگیها و عظمتش چه زواید فزون طلبانه ای دارد و آنها را حذف کنیم _ هم در تولید و هم در مصرف. یعنی نه در داخل کشور آنها را تولید کنیم و نه اجازه دهیم که ورود آنها جامه قناعت هموطنان را چاک کند.

اصل دوم: دامن نزدن آتش شوق به مصنوعات

در مرتبه دوم با تبلیغات، آتش شهوات و حاجات را دامن نزنیم و حیات قناعت آمیز آدمیان را بر نیاشوبیم و نیازهای تازه خلق نکنیم و وقتی حاجتی به شیوه ای معمول و مأنوس برمی آید حاجتمندان را طالب و مشتاق شیوه های تازه تر و اسارت زاتر نکنیم و صرف راحتی با سرعت بیشتر را معیار نگیریم و همواره برین باور باشیم که تکنیک هر چه به ما بدهد بهتر از آن را از ما خواهد ستاند و از همه مهم تر با شعله ور کردن آتش طمع، اخلال در حیات معنوی ما خواهد کرد.

می دهند افیون به مرد زخم مند تا که پیکان از تنش بیرون کنند

وقت مرگ از رنج او را میدرند اوبدان مشغول شد، جان می برند

چون به هر فکری که دل خواهی سپرد از تو چیزی در نهان خواهند برد

تکنولوژی خوب آن است که نباشد.

و باری اگر تبلیغی می کنیم و بر اذهان و عقول بند تسخیر می نهیم بر سادگی و خرسندی تأکید ورزیم و با فطرت ساده پسند آدمیان سخن در خور و مقبول بگوییم و حیات دود آلود از آتش طمع و تخاصم را تصویر راستین کنیم و بهشت عزت و قناعت و امن و سلام را به افسون هنر و لطف حیل در پیش چشمان ابناء بشر آوریم و با گشودن هر کارخانه نوین خبر از پیشرفتی نوین ندهیم و نمودن ماشینهای غول آسا و پر حشمت را دستمایه حیرت و حقارت افکنی در دیگران نکنیم و تکنیک جدیدتر و تولید و سرعت بیشتر را که کمالات ماشین اند به منزله علائم کمال امت به خورد مخاطبان ندهیم و آنان را در تصاحب حیاتی هر چه تکنیکی تر و پهلوی زنده تر با غرب، مشتاق تر و حریص تر نکنیم و در مصاف با گرگان اگر تحصیل چنگالی تیز را واجب می شماریم باری به گرگ شدن مفاخرت نکنیم و به جای جامه عاریت خواستن، پیراستن جامه کهن خویش را توصیه و تقویت کنیم.

اصل سوم: اکل میته در صنعت

و ازین بالاتر، در مرتبه سوم، اصل را در صنعت و تکنولوژی «اکل میته» بدانیم و به بیش از ضرورت و حاجت از آن بر نگیریم. گمان نبریم که بهترین تکنیک مدرن ترین آن است. تکنولوژی خوب آن است که نباشد. درست است که تعیین ضروریات و حاجات، قاعده ریاضی و مضبوطی ندارد، اما تفاوت بسیار است بین تغذیه از سر اضطرار و کراهت و تغذیه از روی اشتیاق و لذت. در برنامه ریزیهای بزرگ کشوری روی به صنعتی کردن کامل کشور آوردن و قوانین بسیار برای رفع موانع وضع کردن و با خشونت استالینی، کارگران را به کار واداشتن و کشورهای صنعتی شده را سرمشق بر گرفتن و سعادت کشور را در تشبه به پیشروان قافله صنعت دانستن و حسرت امثال ژاپن را خوردن و نفس زنان در پی آنان دویدن و قدرت را در صنعت دیدن و حل همه مشکلات را از او طلب کردن و همه سرمایه های طبیعی را چون در آمدها پنداشتن و به خرج و حراج بی امان آنها فتوا دادن و دست گشودن، به هیچ روی با گرایش «اکل میته» سازگار نیست. همچنین هنگام تأسیس و پی افکندن کارگاهی صنعتی، انگشت در جهان کردن و مدرن ترین مدل را جستن و برگزیدن و دائماً در پی تعویض کهنهها با نوها بودن و همواره خود را در دغدغه و

تشویش نگه داشتن و با یافتن نمونه های سریع تر و ظریف تر و جدیدتر، از دارایی قدیم خود دلسرد شدن و حریصانه و بی تابانه از پیشرفتهای دیگران تقلید کردن بی هیچ شبهه مایه عقب ماندگی و تشدید ضعف و نیاز است.

صنعتی تر شدن معادل قدرتمندتر شدن نیست.

این توهم که صنعتی تر شدن موجب قدرتمندتر شدن و بی نیازتر شدن و آسوده تر شدن است از بن باطل و ویران است. تکنیک، نیازها را نه کمتر بلکه افزون تر می کند و اداره و تدبیر یک مجموعه یا جامعه ساده از یک مجموعه یا جامعه پیچیده نه دشوارتر که بسی آسان تر است. و زندگی صنعت آلود جدید نه مطبوع تر که بسی ملال آورتر از دیروز است. اگر کشورهای صنعتی تر قدرتمندتر اند یا چنین می نمایند، بدین سبب است که دیگران بدانها نیازمنداند و از آنها می ترسند. ترسها و نیازها را حذف کنید و ببینید این غولان باز هم همچنان سهمگین و چالاک برپا خواهند ماند؟ این ترسها و نیازها هم درست بدان دلیل است که این خائنان محتاج، می خواهند به راه آنها بروند و به آنان تشبه جویند و لذا می باید در یوزگی کنند و تذلل ورزند و گرنه در باطن، آنان که غنی تراند محتاج تراند. اگر ذخایر و منابع کشورهای فقیر تر نباشد اغنیا هم بر پا نخواهند ماند و مگر چیزی جز ترس و نیاز، این ذخایر را آسان و ارزان به شکم تکنیک فزون طلب صنعت مندان می ریزد؟ بلی جاروی برقی، هم در وقت کدبانوی خانه صرفه جویی می کند و هم آسان تر و بی غبارتر غبارروبی می کند و هم آدمی را از خدمتکار و رفتگر بی نیاز می کند، اما همین جاروی برقی آیا ما را نیازمند الکتریسیته و نیازمند تعمیرکار جارو و نیازمند قطعات یدکی و.. نکرده است نیازهایی که پیش از آن نداشتیم؟ و آیا نیاز به الکتریسیته نیاز به توربینهای بزرگ، سوختههای پرحجم، کارگران ماهر، سازمانهای مدیریت فراخ و عظیم را پیش نمی آورد؟ و آیا همین توربینها، سوختهها و.. دائما در تحول یا زوال نیستند و ما هم پا به پای تحول یا زوال آنها نیازمند به ابزارها و سوختههای تازه نمی شویم؟ و آیا آن «وقتی» که در جارو کردن صرفه جویی می شود مصروف پی افکندن دوایر بزرگ تربیت کارگران، آموزش مهندسان، استخراج و تصفیه سوخت، ساختن موتورهای مولدو.. نمی گردد و آیا مدیریت این گونه مجموعه های غول آسا خود به خود نوع خاصی از حکومت را (متمکز یا نیمه متمکز) اقتضا نمی کند؟ و آیا امراض و مشکلاتی روانی و جسمانی که کار در این کارخانه ها و دوایر پدید می آورد و آلودگی طبیعت فرسایبی که از کار خود آنها حاصل می گردد و الیناسیون و حقارتی که در سایه این صنایع عظیم حادث می شود به راستی رفاه بیشتر نام دارند؟ حتی اگر هم کسانی بکوشند که زیان تکنیک را بکاهند مگر نه این است که باز هم خود در چنگال تکنیک اسیر اند و رفاه خود را می فروشند تا به دشواری

گره مصنوعات خود را باز کنند و وقت خود را مصرف می کنند تا دیگران باور کنند که وقتشان صرفه جویی می شود وضعف را بر خود می خردند تا ماشین را فربه و قوی بنمایانند؟ و ازین بالاتر مگر نه این است که اینک از خوف فقر سوختی دست به دامن انرژی هسته ای شده ایم که صد بار نیاز آورتر، زیان بارتر و اسارت خیزتر از سوخته های پیشین است؟ و به همین دلیل کارشناسان توصیه می کنند که در مصرف برق راه اعتدال را در پیش گیریم تا به کوره های اتمی تولید برق نیازمان نیفتد.

تکنیک در سطح جهانی رفاه بیشتر نیاورده است.

پس چه جای گفتن این که نیازها کمتر و رفاهها بیشتر شده است؟ تکنیک را که توسعه طلب و فزون خواه است در پهنه جهانی و در شبکه روابط گسترده اش ببینیم و بپرسیم آیا به راستی مردم جهان امروزه از پیشینیان سیر تر و فارغ تراند؟ مطابق آمار سال ۱۹۶۶، ۳۱٪ جمعیت کل جهان را ثروتمندان و ۶۹٪ آن را فقیران تشکیل می دهند فقیرانی که ۱۳٪ کل سوخت سالانه جهان را مصرف می کنند. و بنا بر یک محاسبه، با نرخ رشد یک چهارم رای ثروتمندان و یک دوم برای فقیران، در سال ۲۰۰۰، فقیران ۷۷٪ و ثروتمندان ۲۳٪ جمعیت عالم را خواهند داشت. و پیداست که آنان که غنی تراند، چون محتاج تراند، همواره سوخت بیشتر، ذخایر معدنی بیشتر و خوراک و پوشاک بیشتر را به چنگ خواهند آورد و فرسوده خواهند کرد.

تکنیک، به فراغت بیشتر هم کمک نکرده است.

از آن طرف، قدرت و فراغت، نه در نیاز که در بی نیازی ست. نیازمندان، همیشه ناتوان و مشتغل اند اگر چه گاهی با خشونت یا فریب، این ناتوانی را می پوشانند. ازین رو معادل دانستن صنعت و قدرت، سخت محل تأمل است. البته بشریت همیشه با نیاز و در کنار نیاز زیسته و هیچگاه از دشواری و بیماری تهی نبوده است. و نفس نیازمندی یا رنج و تعبناکی موجب عیب و ملامت نیست. سخن درین است که این نیازها، با فزونیهای تکنیکی، راه کاهش درپیش نگرفته اند بلکه به عکس در چهره دیگر و در کمیت بیشتری رخ نموده اند. به علاوه جای سؤال است که فراغت مزعوم حاصل از رشد تکنولوژی را آدمیان عصر صنعت چگونه و در چه راهی می خواهند سپری کنند. طمع ورزی در تمتع گرفتن از مواهب طبیعت که از القائات مستقیم تکنیک است کدام کس را فارغ نهاده است و کدام آدمی ست که خرسند و بی تمنا، و آزاد از غوغای درون، در کلافی از روابط صنعتی بر آساید و آتش تکاثر و تخاصم دامن او را نسوزاند؟ و راستی مگر آسودگی، جز در زیر سقف قناعت میسر است؛ و تکنیک برای چه کسی مجال قناعت باقی

نهاده است؟ آدمیانی که می دوند، وقت بیشتر را هم برای آن می خواهند که بیشتر بدونند. وقتی هدف، جلو زدن از دیگران است، همین که فرصتی دست دهد، مصروف سبقت جستن بیشتر خواهد شد و مگر برای زندگی آدمیان مدرن، دو هدف موجود است یکی برای اشتغال و دیگری برای فراغت، تا در یکی کسب مال و در دیگری کسب کمال کنند؟ نه. یک هدف بیش نیست: سبقت گرفتن و تمتع بیشتر جستن. و اوقات آدمی، چه در کار و چه در بی کاری، در آستانه همان هدف قربانی می شود و درین صورت چه تفاوتی ست میان اوقات اشتغال و فراغت؟

در خصوص قدرتی که فرزند صنعت است سخن بیشتر لازم است. نکته استوار و اساسی همان بود که آوردیم: تکنیک، نیاز آفرین است، و نیاز، عجزآور است و ازین رو، تکنیک نه قدرتبخش که قدرت ستان است. این سخن، آشکارا خلاف قول مشهور است و ازین رو شرح فراوان می خواهد. تکنیک، ما را در گشودن رازهای طبیعت و در آزمودن فرضیات علمی تواناتر کرده است. دانشهایی که امروزه یک دیپلمه جوان دارد، و اسراری از جهان که برای او گشوده است، صدها برابر اطلاعاتی ست که دانشمندترین آدمیان روزگاران گذشته در اختیار داشت. فی المثل، حجمی از شیمی که امروزه در دوره دبیرستان تعلیم می شود محصول هزاران ساعت عمر صدها شیمی دان بزرگ و کوچک است. و مورخان علم می دانند که در پس یک فرمول ساده SO_4H_2 چند دانشمند نشسته است و درین سبوی کوچک چه دریاها از تلاش و تفکر گنجیده است و آموختن آن چه ابوابی از جهان شناسی نوین را بر آموزنده می گشاید.

اگر تکنیک ما را خدمت می کند برای آن است که ما خادم او شده ایم

همین رازگشایی، ما را در سرکوبی طبیعت هم گستاخ تر کرده است. طبیعت اینک نه دوست ما که خصم ماست. ما از او فاصله گرفته ایم، و به آن به چشم دشمنی که اسرار خود را از ما پنهان می دارد می نگرییم و ازین رو بدان چنان حمله ور می شویم که گویی می خواهیم استخوانهایش را در هم بشکنیم و دلش را که حقه رازهای پنهان است بشکافیم و سویدای ضمیرش را آفتابی کنیم. به کوهها، اقیانوسها، معدنها، جنگلها و.. حمله می بریم و آنها را مهار می کنیم و بر آنها سوار می شویم و افتخار می کنیم که دشمنان دیرین بشریت را در بند کرده ایم و مخدومان پیشین را به خدمت گرفته ایم. این امواج نوری و الکتریکی و صوتی، هوا و گازها و دریاها، عناصر و مرکبات شیمیایی، سوختههای فسیلی و هسته ای و.. همه کارگزاران ما هستند، پیامها و تصویرهای ما را منتشر می کنند، خود ما را بر دوش می گیرند و به سفر می برند، خانه ما را روشنی و گرمی می بخشند، دارو برای امراض ما و زهر برای دشمنان ما هستند، در جنگها ما را یاری

می دهند، در هنرها و تفریحات به کمک ما می آیند و... اما و هزار اما، درین سرکو بیها و مهار کردنها، چنان که آوردیم، آنچه عوض می شود چهره زندگی و نوع نیازهاست. نیازها نه کمتر بلکه فزون تر می شود و دشمنان دیرین جای خود را به دشمنان نوین می دهند، و آدمی ابتدا چیزی می سپارد تا چیزی بستاند. اصولاً تعبیر قهر و مهار طبیعت که تعبیر شایعی ست بسیار مسامحه آمیز و مغالطه خیز است. آدمیان سالها وقت و فکر و نیرو و ذخایر خود را صرف می کنند تا نیرویی از طبیعت را بشناسند و از ترکیب آن با نیروهای دیگر، برخوردار یابند. پس اصل بر خدمت و تبعیت است نه حکومت. آدمیان طبیعت را بهتر می شناسند تا بهتر بتوانند خود را در خدمت آن در آورند. بهتر شناختن طبیعت، بهتر شنیدن فرمانهای آن است نه فرمان راندن بر آن، سیمکشی، تسلیم به مقتضیات الکتریسیته است نه حکومت بر آن. ساختن رادیو و تلویزیون، قربان آوردن و خدمت کردن و فرمان بردن از امواج است نه استخدام امواج و گرنه ما را با ساختن آنها چه کار؟ ساختن ژنراتورها، فرش کردن راه است برای ورود الکتریسیته که با تحکم می گوید من فقط ازین در وارد می شوم. و ساختن پالایشگاهها، بازداشتگاههایی ست برای آدمیان خدمتگزار نفت، که فرمان قضا جریانش چنین روان شده است که جز در برجهای تقطیر، لایه ها و قشرهای خود را از هم نمی گشاید و جز با کسانی که چندان تعبها را به جان خریده باشند، گره از ابرو باز نمی کند. همه جا ما خدمت می کنیم و راه را آب و جارو می زنیم، و آنگاه برین خادمی خود نام خواجگی نهاده ایم. سخن مولانا اینک چه دلنشین است که فرمود:

می شود صیاد مرغان را شکار تا در آخر سازد ایشان را شکار

جمله شاهان بند بنده خودند جمله خلقان مرده مرده خودند

نعل بینی باژ گونه در جهان تخته بندان را لقب داده شهان

سخنان یاد شده به هیچ روی، شاعرانه و خطابی نیست. لایه ای عمیق از واقعیت مغفول است. اگر چنین می نماید که طبیعت بیشتر از گذشته خدمت ما را می کند بدان جهت است که ما هم امروزه بیشتر خدمت او را می کنیم. ما چراغی را که روشن است می بینیم و بر برق خدمتگزار کبر می فروشیم اما نمی بینیم که برق اینک که بر مسند نشسته است، از آن روست که پای بر کمر خادمان بسیاری نهاده است و فرمانهای فراوان رانده و طاعتهای بسیار طلبیده است. و هم اینک نیز بی خشونت و جباریت حکومت نمی کند و چه دشواریها و مرگها را که مستقیم و غیر مستقیم سبب نمی شود. وضع ما و تکنیک، در قهر و استیلاء طبیعت، به غذا خوردن می ماند. غذا را که در زیر دندان می جویم و سپس آن را هضم و تفاله می

کنیم، البته موجد لذتی وهمی و غروری غافلانه است که گویی در نسبت با غذا، از ما جز سلطه و غلبه و التذاذ، و ازو جر ذلت و خدمت، بر نمی آید. اما صاحب این توهم مستحق ترحم است. چه خدمتها باید کرد و چه تعبها باید برد تا خوراکی آماده خوردن شود و کجا سهم ما فقط لذت است و سهم او ذلت؟ آنانی که پر خوارتراند، راستی که خوارتراند. هم ذلت پیش از غذا بیشتر می برند و هم زحمت پس از آن. و کم خوران اند که سالم تر و خواجه تراند. نه ساعتها رنج پختن می برند و نه ملالتهای از سیری و پرخوری، و نه ذلتها در راه در یوزگی. و چنین است که قناعت، قدرت و عزت و سلامت می آورد.

رشد صنعتی، چیزی جز پر خواری از طبیعت نیست، و حکم پرخوران، همان است که دیدیم. و این امری است که امروزه به چشم عیان می توان دید. همه عیوبی که نیکخواهان اندیشناک همروزگار ما برای تکنولوژی آزمند نوین بر می شمردند بدین پر خواری آزمندانه برمی گردد و ضعف و عجز صاحبان آن نیز _ در عین قدرتمندی صوری _ از همین چشمه می جوشد. شکمخوارگان را در برابر بی غذایی تحمل کمتری است، و فربهی و سلامت ظاهر آنان آماسی غافل فریب بیش نیست، و قانعان، اگر مرعوب چاقی منفور آنان نگردند، به آسانی سلطه لرزانیشان را ویران خواهند کرد. آلودگی محیط زیست و زوال سرمایه های طبیعی، بیماری و کیفر آن مسرفان اکول است که هم سرمایه ها را هدر کرده اند و هم ادیم زمین را به زهر آلوده اند. و ملال روانی صنعت زدگان هم، ملالت حریصانی است که لذت عاجل را دیدند و بلعیدند اما زحمت آجلی را که در پی آن بود نشناختند و خود را در باختند. اگر روزی کار و ذخایر سوختی و معدنی ازینان دریغ شود آنگاه قوتشان آزموده می گردد. و آن نباتات نازپرورده و به تنعم خو کرده، آشکار خواهند کرد که در قیاس با درختان تشنه و آفتاب خورده بیابان، چه مایه مقاومت و دلیری دارند.

میماند قدرت جنگی. گفتن ندارد که صنعت پیشگان و پیشگامان تکنیک اینک درنده تر از همیشه اند و به همین سبب استقلال دیگران را بر می آشوبند و امتی را به آتش شهوت و غضب خویش می سوزند و آنان را که به حکم آزادگی سر به بردگی شان فرو نمی آورند در هم می شکنند. پیامبر اکرم فرمودند: «یأتی علی الناس زمان یكون الناس فيه ذئاب، فمن لم یکن ذئب اكلته الذئاب» (روزگاری می رسد که آدمیان گرگ اند. و هر که گرگ نباشد، طعمه گرگان شود)

و نظامی گفت: می باش چو خار حربه بردوش تاخرمن گل کشی در آغوش

با اندوه تمام باید گفت که زیستن در محاصره گرگان و خفتن در پهنه خارزار، ما را با کراهت بسیار مجبور می سازد که خار منشی و گرگ صفتی کنیم و آن قدرت اهریمنی را که آنان دارند برای دفع و صفع

اهریمنان تحصیل کنیم و به کار گیریم. اما همین جا باید بیفزاییم که نه زیاده روی بلکه قناعت درونی و به تبع آن قدرت راستین ماست که اجازه خواهد داد تا به تقویت بنیه دفاعی بپردازیم. ملتی که مبتلا به پرخوریهای مسرفانه و بیماریزاست فرصت و قدرت کمتری برای تسلیح جدی خویشتن خواهد یافت. و همین جا فراموش نکنیم که یک ارتش قوی فرزند یک روحیه قوی ست. و آدمیان آزمند و بی ایمان، هیچ گاه مدافعان نیرومندی نخواهند بود. و سلاحها، به خودی خود هیچکاره اند، مگر به دست پهلوانان لایق باشند. ازین رو در عین تصدیق به خباثت و خشونت اهریمنان روزگار، و در عین وجوب اعداد قوه و رباط الخیل در برابرشان، نباید از یاد ببریم که عمده قوا در ارواح است نه در سلاح، و یک قلب دلیر برتر از صدها زوبین و شمشیر است.

سبقت جستن در مصنوعات معرفتی

اگر فراهم آوردن جنگ افزارها را با اندوه و کراهت دنبال می کنیم، تهیه وسایل اکتشاف علمی را با نشاط و رغبت سامان می دهیم. مصنوعات را در یک تقسیم کلی در دو دسته مصنوعات معرفتی و غیر معرفتی می توان جای داد. مصنوعات معرفتی آنها هستند که آدمی را در کشف اسرار طبیعت و تحصیل معلومات نوین و آزمودن اندیشه های علمی یاری می دهند. چه کسی می تواند انکار کند که میکروسکوپ راه ورود به جهان هایی را بر انسانها گشود که پیش از آن جز رؤیایی از آن میسر نبود؟ و تلسکوپ دنیاهایی را نشان داد که آدمیان پیشین از آنها به حدس و تخمین و ظنون وهم آلود بسنده کرده بودند. دستگاہهایی چون اسپکتر و گراف جرمی، اسپکتروسکوپ دون قرمز، N. M. R، گاز کروماتوگراف پلاروگراف، پولاریسکوپ، میکروسکوپ .. و ابزارهای ساده تری چون تر ازو، کرومومتر، گوشی قلب، اودیو متر، کاردیوگراف، آنسفالوگراف، وسایل جراحی، دوربین، همه مطلوب و راه گشا هستند، و چه بهتر که اگر رقابتی با جهان بیرون می رود، بر سر این مصنوعات برود _ که به یک معنا رقابتی ست علمی و چون سپر فروشی به بیگانگان است، که معفو و مجاز است.

طب آمیخته با صنعت، پیشرفت دل انگیزی را نشان نمی دهد.

البته تمیز قاطع میان این گونه افزارهای معرفت یاب و افزارهایی که صرفا به کار تصرف در طبیعت خارج می آیند دشوار است و ای بسا که گاهی اصلا میسور نباشد. و همچنین انواع معرفتهایی که از طرق این اسباب حاصل می آیند، متفاوت اند. برخی عملی تر و برخی تئوریک تراند. و باز، آدمی امروز، با چشم بهره جویانه، همه چیز را برای سوار شدن می خواهد و ازین رو با تیزتر کردن چشم علمی خویش، و با گشودن

رازهای بیشتر، و گمان زدن تئوریهای نوین تر، خویشتن را در ویران کردن طبیعت تواناتر می سازد. و باز، پیش تر رفتن در صنایع جنگی و معرفتی، به دلیل ارگانیک بودن ارتباطات تکنیکی، خواه ناخواه ما را به درجاتی از تکنیک زدگی آزمند و فزون طلب خواهد افکند. اینها همه درست است. و همه هزینه سنگینی است که زیستن در یک جهان صنعت آلود و در میان آدمیخواران تیره جان، از ما می ستاند. با اینهمه هیچ چاره نیست. ما برای زیستن در میان فرشتگان نیامده ایم و ازین نمی رنجیم که به ناچار هموارد گرگان می شویم بلکه تلاشی انسانی می کنیم تا باری گرگ منش نگردیم و بدان تفاخر نکنیم. ازین رو باید در عین حفظ سادگی زندگی و بسنده کردن به مصنوعات کم زیان و کم خرج و کوشش در یافتن راههای هر چه آشناتر و آدمی سازتر برای رفع حاجات و پرهیز از تن آسانی، ولخرجی، طبیعت فرسای، پیچیدگی گرای، نو طلبی و غول گرایی عبث، و با حفظ اصل اکل میت صنعتی، و با تعلیم اصل اصیل و آسودگی آفرین قناعت، علما و دفاعا، سلاحا و صلاحا خویشتن را برتر و تواناتر از رقیب نگه داریم. و این فزونی را نه در ظواهر که در اعماق و بواطن بجوییم. درون را چندان بی نیاز و عزتمند کنیم که توانایی تهاجم بر آدمیخواران نیازمند را داشته باشیم. همین افزارهای معرفتی نیز نباید چندان ما را مجذوب کنند که اندک اندک پای در راه در شتاک فزون طلبی بگذاریم و افسون و افیون علم را بخوریم و روی به اندازه گیریهای هر چه دقیق تر آوریم و آن را کمال مطلوب معرفت بینداریم. آنجا هم باید حد نگه داشت. و محققان عالم، همین حدود را باید بشناسند و بشناسانند. افزارهایی که به جای ۱ میکروگرم تا ۱ نانوگرم جیوه را فی المثل در محلولی نشان می دهند، واقعا چه مزیتی دارند؟ و چه سرمایه ها باید صرف شود تا چنان دقتی تأمین گردد و به راستی چنان دقتهایی کجا به کار می آید و آیا صرف آنهمه سرمایه های فکری و مالی، توأم با صرفه است؟ هر چه دستگاه پیچیده تر و ظریف تر و کارآتر گردد، لاجرم هم در ساختنش محصولات خالص تر و دیر یاب تر به کار می رود و هم خوراک آن موادی پاک تر و پیراسته تر است، و تحصیل این هر دو، ما را به راههایی خواهد کشاند و توابعی خواهد داشت که همه آنها مطلوب نیست. خواستار سرعت هر چه بیشتر در محاسبات شدن با دقت هر چه بیشتر در اندازه گیریها را طلب کردن یا داروهای هر چه سریع الاثر تر ساختن یا موادی هر چه خالص تر تهیه کردن و یا دستگاههایی برای تشخیص کاملتر و عمیق تر پاره ای از ضایعات نهانی سلولی پدید آوردن، نشانی از فزون طلبیهای مذموم تکنولوژیک دارد و نباید فی نفسه مطلوب افتد. نباید گفت می توانیم چنین و چنان کنیم. باید دید آیا لازم است چنین یا چنان کنیم. امر تکنولوژی خطیر تر از آن است که فقط به تکنولوژیستها سپرده شود. امروزه حتی پزشکان آگاه نیز از غلبه تکنولوژی برطب و از بی حاصل بودن پاره ای بررسیها و ملاحظات بسیار تخصصی و وقت گیر و پرهزینه دردمندانه سخن می گویند و آمار طبی نیز نشان می دهد که به هیچ روی چنان نبوده است که

پا به پای پیشرفتهای تکنولوژیک در طب و به میدان آمدن تجهیزات جدید درمانی و تشخیصی، میزان بهداشت یا تندرستی یا طول عمر و نجات از مرگ هم بالاتر رفته باشد. آگاهان می نالند که طب صنعت زده اینک طبیعی ترین پدیدارهای حیاتی همچون زایمان را بیش از حد دشوار و پر هزینه کرده است و با خودادن مردم به مصرف داروهایی که هر روزه مقتضای تکنولوژی داروسازی نو می شوند بیماریهای طبیب ساخته به وجود آورده است. تکنولوژی اینک «طب را عنان گسیخته» کرده و این فن شریف را از دست پزشکان برون برده و تابع صنعت پیشگان نموده است. دکتر تیلور، در کتاب طب عنان گسیخته بر آن است که عجین شدن طب با ابزارهای صنعتی که نشانی از سودمندی آنها در دست نیست، این اندیشه را پیش می آورد که طب جدید را از نوع افسانه های علمی بخوانیم. «در هم رفتن علم طب و تکنولوژی که به مقیاس وسیعی از جنگ دوم جهانی آغاز شد، نوید می داد که این فن کهن،

مؤثرتر و عقلانی تر گردد. اما این وعده تا حدود زیادی محقق نشد. بیشتر آنچه عقلانیت و مؤثریت نامیده می شود، سرابی بیش نیست. آنچه اینک در دست ماست دخالت روز افزون و بدخیم تکنولوژی در شئون طبی است که آثار سوء بزرگی به بار آورده و از نظر افزودن بهداشت اجتماعی، خدمت اندکی کرده است.»

برای مثال، واحدهای مراقبت عروق تاجی قلب که آدمی در بدو ورود، مجذوب و مرعوب دستگاہهای دقیق و قلب نمای آن می شود و هر ضربه قلب را و هر ناهمواری آن را، به روشنی تمام بر صحنه تلویزیون آنها می بیند، به اذعان صاحب نظران و بنابر قرائن آماری به هیچ روی کمک مؤثری در کاستن مرگ بیماران قلب نکرده است و با همه پیچیدگی تکنولوژیکی که فراهم آوردنش و به کار گرفتنش موجب اتلاف هزاران ساعت از عمر طبیبان و مهندسان بوده است، معلوم نیست که ساعات چندانی بر عمر بیماران افزوده باشد و من حیث المجموع مرگ و میر آنان که در خانه درمان شده اند بیشتر از سعادت‌مندی نبوده است که بدان واحدهای عظیم و گزافه کار راه یافته اند.

داروسازی صنعت آلود، سرگذشت تاریک تری از طب دارد.

امر در صنایع دارویی ازین هم مشکوک تر است. داروها امروزه، چون سلاحها، به سرعت نو می شوند و طبیبان امروز از داروهای بیست سال پیش بی خبرند، نه نام و نه خواص آنها، هیچیک را نمی دانند و حتی گاهی به چشم تمسخر بدانها می نگرند.

از روانپزشکان بپرسید برومورها کجا به کار می آیند، تا معلوماتان شود که این داروهای معصوم چگونه از دور خارج شده اند. و طبیبان هم باور کرده اند که لاجرم عیبی و نقصانی در آنها بوده است که طردشان کرده اند و داروهای نوتر، لابد بهتر و بی خطرتراند. هیچ کس به شما نمی تواند بگوید اسپیرین چه بدی داشته است که مسکنها و تب برهای تازه را ساخته اند. یا مسکنهای تازه تر چه مزیتی دارند. اما مگر تکنولوژی دارویی و شیمیایی امان و مجال سؤال یا فکر به کسی می دهد؟

فرمان تکنولوژی این است که به چیزی و جایی و حدی قانع مباشید. بیماریهای پاتروژن یا طیب ساخته فی الواقع بیماریهایی هستند که همین داروها پدید آورده اند _ یعنی صفراهایی که سرکنگبین داروسازان افزوده است و خشکیهایی که روغنهای آنان به بار آورده است. و رمز آن هم چیزی جز بی صبری و سرعت ورزی و نوگرایی مهممل نبوده است. و آنگاه برای کاشتن محبت این داروها در دل پزشکان چه دروغها که نگفته اند و چه رشوه ها که نداده اند و چه نامردمیها و ستمگریها که نکرده اند و مظلومان بی خبر را به چه سموم جانکاه که نیالوده اند و چه آزمونهای نامجاز که بر مردم جهان سوم جاری نکرده اند (همچون تست داروهای ضد حاملگی برای اولین بار روی بومیان پر و) و دست آخر هم بیماران را با چه آفتهای درمان ناپذیر که رها نکرده اند .

طب، امروزه زمام خود را به دست داروسازی، داروساز به دست شیمیست و شیمیست هم به دست تکنولوژیست داده است. هر چه امکانات ساختن صنعتی آن فراهم می شود، شیمیستهای داروساز می سازند و به دست طبیبان می دهند تا به کام بیماران بریزند، و خدا می داند که این ارابه شتابنده چه عاقبت دلخراشی خواهد داشت.

باری، در دارو و درمان هم باید قناعت کرد و به هیچ روی نباید دلباخته دلرباییها و افسونگریهای تکنیکهای طبی و دارویی شد و سادگیهای آزموده کهن را در پای پیچیدگیهای بی حاصل و قناعت سوزمدرن، قربانی کرد.

وجوب قناعت در طب و داروسازی و بهداشت

بهداشت، در پرتو دستاوردهای علمی نوین، به نحو ساده و به هزینه متوسطی قابل تأمین است و نباید گمان کرد که به ماشینهای عظیم و تشریفات پرطمطراق و روشهای پرخرج نیازمند است؛ به علاوه که طبیعت فقط حد خاصی از تصرف و پیرایش را تحمل می کند و بیش از آن را بوالفضولی می شمارد و با

ایجاد دشواریهای تازه پاسخ می گوید. سرکوب کردن مطلق باکتریها، رشد قارچها را اینک پیش آورده که مهارشان بسی صعب تر از مهار میکروبهاست؛ گو اینکه خود میکروبها هم دوباره به نحوی مقاوم سر بر آورده اند و بر عجز داروهای شیمیایی خنده شیطنت آمیز می زنند. تعادل طبیعت، امری نیست که مشتی آزمند و هوسباز آن را واژگون کنند و کیفر نبینند.

آنچه از مجموع مباحث یاد شده به دست می آوریم چنین است:

بر شمردن اصول مهم حاصل از جستار مبسوط پیشین

۱. سادگی و خرسندی را اصل مطلق و معیار متبوع خویش قرار دهیم و به جای عشق ورزیدن به سرعت زایی و رفاه آوری و قدرت صوری، اندیشه ها را متوجه این سازیم که کمتر از طبیعت برداریم و کمتر آن را بیالاییم و خود را در شبکه کوچکتري از روابط تکنیکی گرفتار آوریم، تا نیازها و به تبع آن عجزمان کمتر باشد.

۲. به جای دادن راه حل‌های دشوار برای مشکلات تکنیک زاده، مشکل را از بن، با رفتن به طرف سادگی بیشتر حل کنیم. فی المثل دشواری ترافیک تهران را با احداث مترو حل نکنیم. مترو را کسانی به کار می گیرند که به قناعت پای بند نیستند و می خواهند از طرفی با تبلیغات رنگارنگ، همه را به خریدن مدل‌های متنوع و نو شونده ماشین ترغیب کنند و از طرفی هم تزاحم رفت و آمد خیابانی نداشته باشند. ما باید به عکس فکر کنیم. فکر کنیم که آیا می شود دوچرخه را به جای اتومبیل نشانند و با کاستن خودروهای خصوصی، رفت و آمد را آسان تر و هوای شهر را پاک تر کرد و با افزودن وسایل حمل و نقل عمومی و ارزان کردن آنها مردم را به مقصد رساند و با صرفه جویی در وقت، تولید حقیقی مردم را بالا برد و از همه مهم تر و انقلابی تر به تفاخرهای گزنده و نامیمون مشتی شکمخوار دنیاپرست پایان داد و خودروهای دلربای آنان را به گوری و گوشه ای سپرد و نیروی کارگران و مواد خام کارخانه ها را مصروف ساختن مصنوعات بایسته تر نمود و با ورزش بیشتر (در دوچرخه سواری) تندرستی بالاتری برای مردم میسور ساخت و بیمارستانها و داروخانه ها را آرام تر و آسوده تر نهاد؟

۳. از مصنوعات تفریحی بی حاصل، بازیچه های تکنیکی غرورآفرین (که در اوج خود سفینه های فضایی می شوند که به درد کودکان کهنسال می خورند) و نیز از طرحهای عظیم غول آسا حتی المقدور حذر کنیم

و کارگاههای کوچک تر و فراوان تر با مدیریت ساده تر بنا کنیم و جز در موارد استثنائی از تمرکز کشوری بخشیدن به امور صنعتی بپرهیزیم.

۴. رفتن به طرف اتوماسیون یعنی هضم شدن در معده سیری ناپذیر تکنیک. مصلحت ما آن است که تا می توانیم از روشهایی بهره جوییم که نیاز به کارگر را حذف نمی کند بلکه آنان را با حفظ انسانیت و خلاقیت شان به کار می خواند. جهازات اتوماتیک، دقتها و ظرافتهای فوق العاده تکنیکی دارند و وقتی حاجت بدون آنها بر می آید چه حاجت به استخدام آنها و یا خدمت بردن بدانها؟

و محققان ما به جای آنکه ببینند دیگران تا کجا پیش آمده اند که دنبال راه و کار آنان را بگیرند، به طور کامل فکر معکوس کنند و از بی ادبان ادب بیاموزند و با حذف زواید نالازم و دور افکندن طرحهای طبیعت فرسا بکوشند تا برای اهداف انسانی شیوه های ساده بیابند و سادگی هم اجمالا در این است که تأمین هدف با نیروها و سوخت و تکمه ها و اهرمها و مدارات و کارشناسان کمتری بر آید.

جاروی برقی چندان ساده نیست چون به شبکه برق رسانی متصل و محتاج است. اگر از آن ساده تر و کم نیازتر میسر است باید آن را ساخت. به علاوه توجه به وضع اقلیمی کشور و سرمایه های طبیعی آن از اوجب واجبات است. (اینک مصرف مسرفانه آب لوله کشی چنان کرده است که استان پر خدمت یزد بنا به گفته کارشناسان تا بیست سال دیگر مطلقاً غیر قابل سکونت خواهد گشت در حالی که همین یزد قرنهای با آبهای کاریزی حیاتی ثمر بخش را سپری می کرده است.) محققان ما باید باور کنند که قدرت و عزت در تنوع و در عظمت صوری صنعت نیست، به عکس در محتاج نبودن است و آن هم فقط در سادگی تحصیل پذیر است. در مراکز آموزشی ما نیز باید در کنار تعلیم فنون مهندسی و قواعد ریاضی، اصول ساده زیستی و عزت مندی و قناعت و نیز حقیقت تکنیک و هویت صنعت مدرن تعلیم شود و مهندسان ما مسئله «صنعتی دیگر» را جدی بگیرند و به پیشرفتهای غربی به چشم عبرت نه حسرت بنگرند. مدیران صنعتی ما ازین پس نباید در تردید و تحیر باشند که کدام کارخانه را نصب کنند: آنکه در ۸ دقیقه یک لاستیک می دهد یا آنکه در ۲ ساعت یکی؟ آنکه سریع تر کار می کند مسلماً نیاز آورتر، ظریف تر و محتاج کارشناسان آزموده تر است و لاجرم وقتی هم خلل می یابد کار و فکر بیشتر باید مصروف اصلاح آن گردد و مهندسان بیشتر باید به خدمت آن قیام کنند. آخر باید اندیشید که مگر مغزها را برای این ساخته اند که فقط دشواریهای تکنولوژیک را فهم و هضم و حل کنند؟ و مگر آدمیان می باید عمر خود را مصروف شناختن پیچیدگیها و رفع اشکالات مصنوعات این و آن کنند؟ و تا کجا این ضحاک ماشین می باید مغز

مهندسان تیزهوش را خوراک مارهای دوش خود کند؟ پس برای تفکر در آثار و آلاء خداوند چه مجالی نهاده ایم؟ همه چیز را شناختیم و دانستیم. کی نوبت به شناخت خودمان می رسد؟ نسبت به هر خلل و اشکالی حساسیت ورزیدیم و خاصیت هر چیز را بر خود آشکار کردیم، شناخت اشکالات خویش را برای کی نهاده ایم؟ در گشادن گرهها پیر شدیم. آخر گره وجود خود را کی باز می کنیم؟ آیا این حساسیتهای معنوی به جا و روا نیست؟ و آیا در یک جامعه مسلمان نباید امور چنان جریان یابد که چشم از نگاه در باطن عالم روی بر نتابد و ذهن از مذاقه در اهداف انسانیت غافل نماند؟ و دل با گشودن اسرار خلقت و راه یافتن به آستانه الوهیت آرام یابد؟

صد هزاران فصل داند از علوم جان خود را می داند آن ظلوم

داند او خاصیت هر جوهری در بیان جوهر خود چون خری

در گشاد عقده ها گشتی تو پیر عقده چند دگر بگشاده گیر

عقده‌یی کآن بر گلوی تست سخت که بدانی که خسی یا نیک بخت

جان جمله علمها اینست این که بدانم من کیم در یوم دین

قیمت هر کاله میدانی که چیست قیمت خود را ندانی احمقی ست

۶. از تبلیغات مبالغه آمیز در ستایش تکنیک مدرن و در کاشتن محبت ماشین در دلها و افزودن عشق آدمیان به وسایل تازه تر، و در یکی کردن کمالات ماشین و انسان به جد پرهیز کنیم و با تبیین معنای راستین عزت و آزادگی (و خودکفایی) قناعت محمود و راه گشا را به هموطنان بیاموزیم و ارزشهای اخلاقی اسلام را تفسیر عملی و اجتماعی کنیم و شیوه زندگی نوینی پی افکنیم و گمان باطل نبریم که با آزاد نهادن تمتع جویبهای مسرفانه دل مردم را می توانیم به دست آوریم.

ایدآل جمهور اسلامی در امر مهم تکنیک چیست؟

۷. جامعه اسلامی که بر شریعت نهاده است لاجرم آفات و کمالات ویژه خویش دارد. خردمندان قوم و ارباب حل و عقد می باید این هر دو را بر خود و بر آحاد امت آشکار سازند تا از یکی بپرهیزند و به دیگری روی آرند. آیا به راستی یکی از کمالات اجتماع اسلامی این است که در استفاده از تکنیک به پای پیشرفته ترین ملل صنعتی برسد؟ آیا جامعه اسلامی می خواهد اقتدار و اعتبار خود را به هر طریقی، ولو با ساختن

و داشتن بمبهای اتمی، تحصیل و حفظ کند؟ آیا می خواهد قانع ترین ملل باشد یا تکنیکی ترین ملل؟ آیا کمال خود را درین می بیند که برق صنایعش چشم اقوام بیگانه را خیره کند یا می خواهد با روش قناعت آمیز خود حیات آسوده و طبیعت پیراسته ای برای نسلهای آینده ذخیره کند؟ جمهوری اسلامی باید بر خود آشکار کند دنبال چیست: اقتدار به هر قیمتی؟ جلب تحسین دیگران؟ حیاتی سراپا مادی در زیر سر پوشی از شعارهای معنوی؟ بسنده کردن از اسلام به فقه و به فراموشی سپردن علم و اخلاق؟ تعطیل مکاسب محرمة و آزاد نهادن همه گونه روابط دیگر و مکیدن بی رحمانه طبیعت تا حد تفاله کردن آن؟ ایدآل جمهوری اسلامی چیست؟ جامعه ای که در آن حدود الهی جاری شود؟ جامعه ای که چنان باشد که تعدی به حدود الله نشود؟ آیا به روشنی می دانیم که در جهان معاصر جامعه ای که در آن ارزشهای اسلامی به نحو طبیعی از در و دیوار بیارد چگونه برپا می شود؟ آیا کافی ست مردم ایمان و اسلام بیاورند تا همه امور به سامان شود؟ آیا همه نا به سامانیها از بدی و بی ایمانی مردم است؟ آیا جامعه ایدآل ما جامعه ای ست که در آن همه مسلمان و مؤمن باشند؟ آیا ما درین جهت می کوشیم و باید بکوشیم؟ و بالاخره آیا معتقدیم که به هر قیمتی و با توسل به هر شیوه ای و تأمین هر ابزاری بقاء خود را باید حفظ کنیم؟ اینجاست که سؤال از سطح مطلوب تکنیک پیش می آید. آخر تکنیکی شدن هم مرزی دارد. کمال جمهوری در آن است که بداند کدام گام را به هیچ قیمتی نخواهد برداشت و از کدام مانع در هیچ صورتی عبور نخواهد کرد و با همه نیازها و فشارها بالاخره در جایی خود را نخواهد فروخت از خوف اینکه مبدا او را بستانند، و خود را نخواهد کشت مبدا که دیگران او را بکشند.

چنین که می نماید درین زمینه ها کمتر تأمل می رود و ازین رو این تضادهای بسیار آشتی کرده اند و امور ناسازگار با هم سازگار افتاده اند: فقرهای استخوان گداز در کنار ثروتهای کلان و گزاف و تقویت کارها و صنایع بومی در کنار خرید و نصب مدرن ترین آلات صنعتی، بی توجه به این که یکی دیگری را تحقیر و نهایتاً تعطیل می کند، و سپردن زمام امور بزرگ به دست مدیران و مسئولان خرد، و ...

پاک بمانیم و دراز بمانیم. ماندن فقط برای پاکان و زیباییان نیکوست. دوام پلیدان و زشتان جز به معنای دوام پلیدی و زشتی نیست. زشتان را تنها یک آرزو در خور است: آرزوی زیبا شدن نه آرزوی ماندن.

عمر دراز شایسته پاکان است نه زاغان.

زاغ اقبال ناک اگر دعایی می کند آن است که خدا وی را از زاغی وارہاند. دعای زاغ نگونبخت برای دوام خویش دعا برای دوام سرگین خواری است. و ازین منفورتر چیزی نیست که آن را به دعا بخواهند. و ازین

اسف انگیزتر چیست که عقابان روزگار، شیوه های زشت زاغان را پیروی کنند و درین فریب باطل غوطه ور شوند که شرط ماندگاری دست فروشستن از عقاب منشی ست؟ ماندن آیا به زاغ شدن می ارزد؟ این دامی ست که در برابر همه کسانی که فقط به بقاء می اندیشند گسترده است. به خدا پناه بریم.

صد هزاران دام و دانه ست ای خدا	ما چو مرغان حریض بی نوا
دم به دم پا بسته دام نویم	هر یکی گر باز و سیمرغی شویم
می رهانی هر دمی ما را و باز	سوی دامی می رویم ای بی نیاز
گر هزاران دام باشد در قدم	چون تو با مایی نباشد هیچ غم
آب دریا جمله در فرمان تست	آب و آتش ای خداوند آن تست
گر تو خواهی آتش آب خوش شود	ورنخواهی آب هم آتش شود
تو بزنی یا ربنا آب طهور	تا شود این نار عالم جمله نور
کاغ کاغ و نعره زاغ سیاه	دائما باشد به دنیا عمر خواه
همچو ابلیس از خدای پاک و فرد	تا قیامت عمر تن در خواست کرد
گفت أنظرنی الی یوم الجزاء	کاشکی گفتی که تبنا ربنا
از خدا غیر خدا را خواستن	ظن افزونی ست کلی کاستن
خاصه عمری غرق در بیگانگی	در حضور شیر روبه شانگی
عمر بیشم ده که تا پس تر روم	مهلم افزون کن که تا کمتر شوم
عمر خوش در قرب جان پروردن است	عمر زاغ از بهر سرگین خوردن است
هین بده ای زاغ این جان باز باش	پیش تبدیل خدا جان باز باش

با چنین حالت بقا خواهی و یاد؟

همچو زنگی در سیه رویی تو شاد؟

آنکه روزی شاهد و خوش رو بود

گرسیه گردد تدارک جو بوده

والسلام علی عباد الله الصالحین